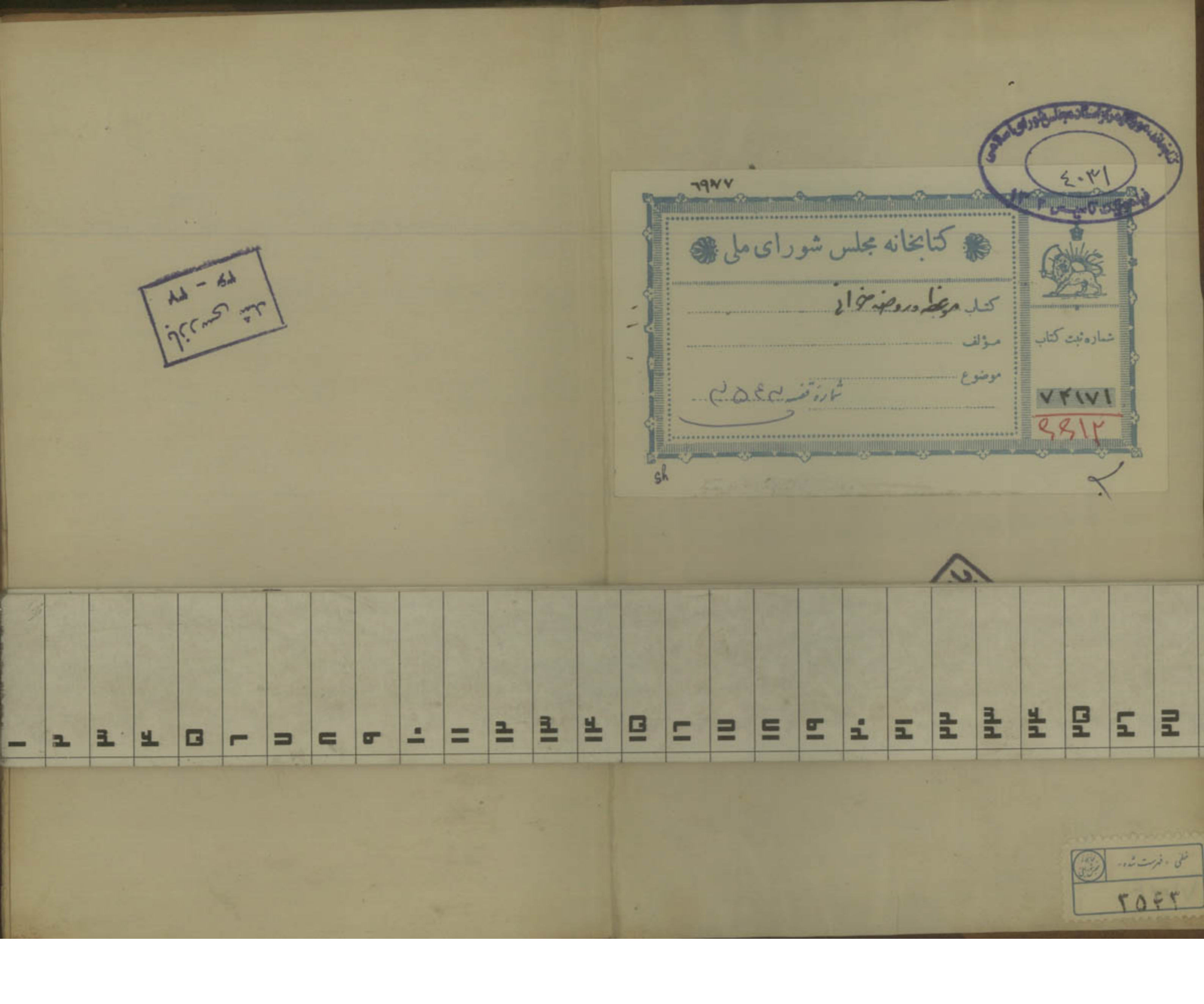
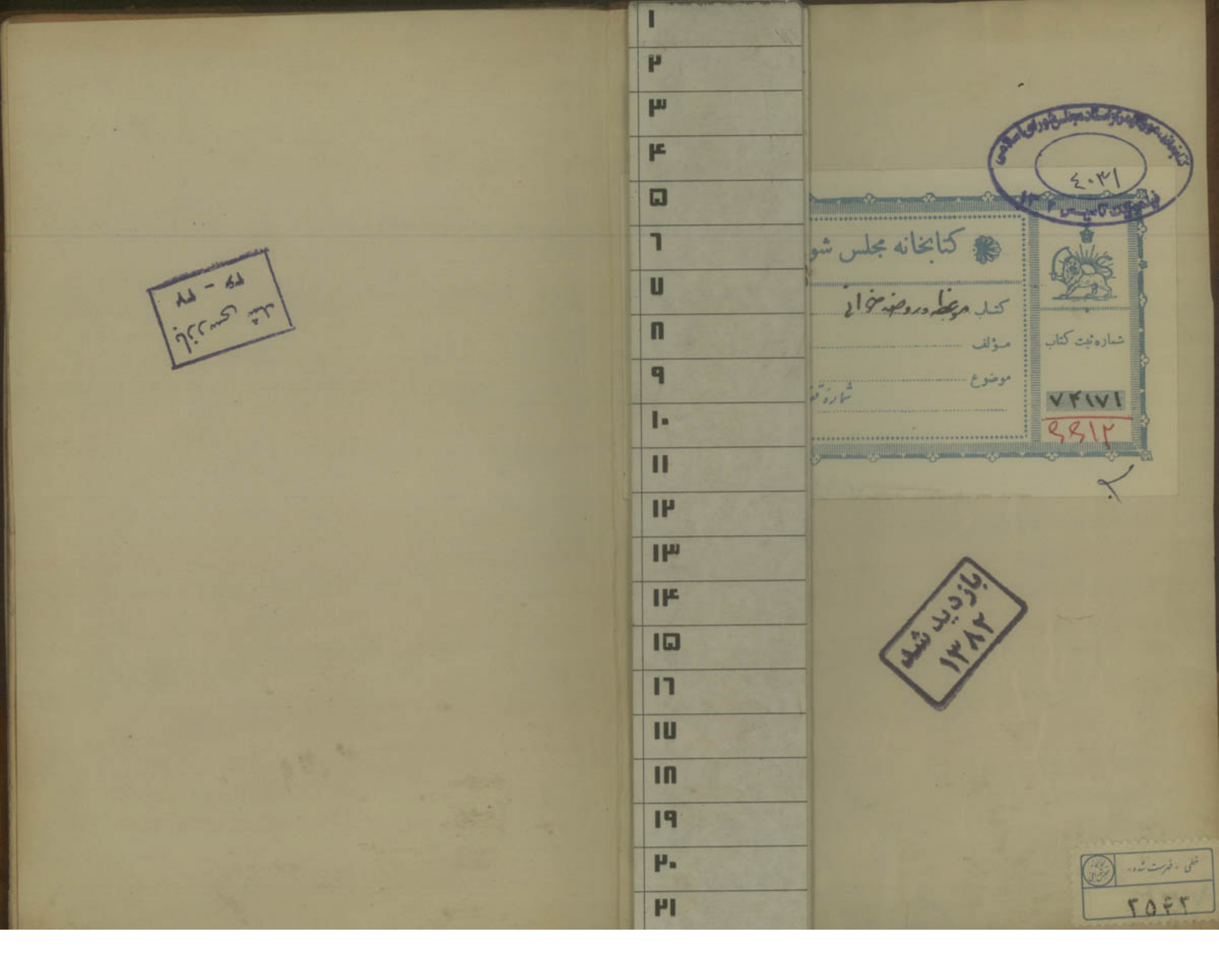

خطی . فهرست شده
۳۵۴۲



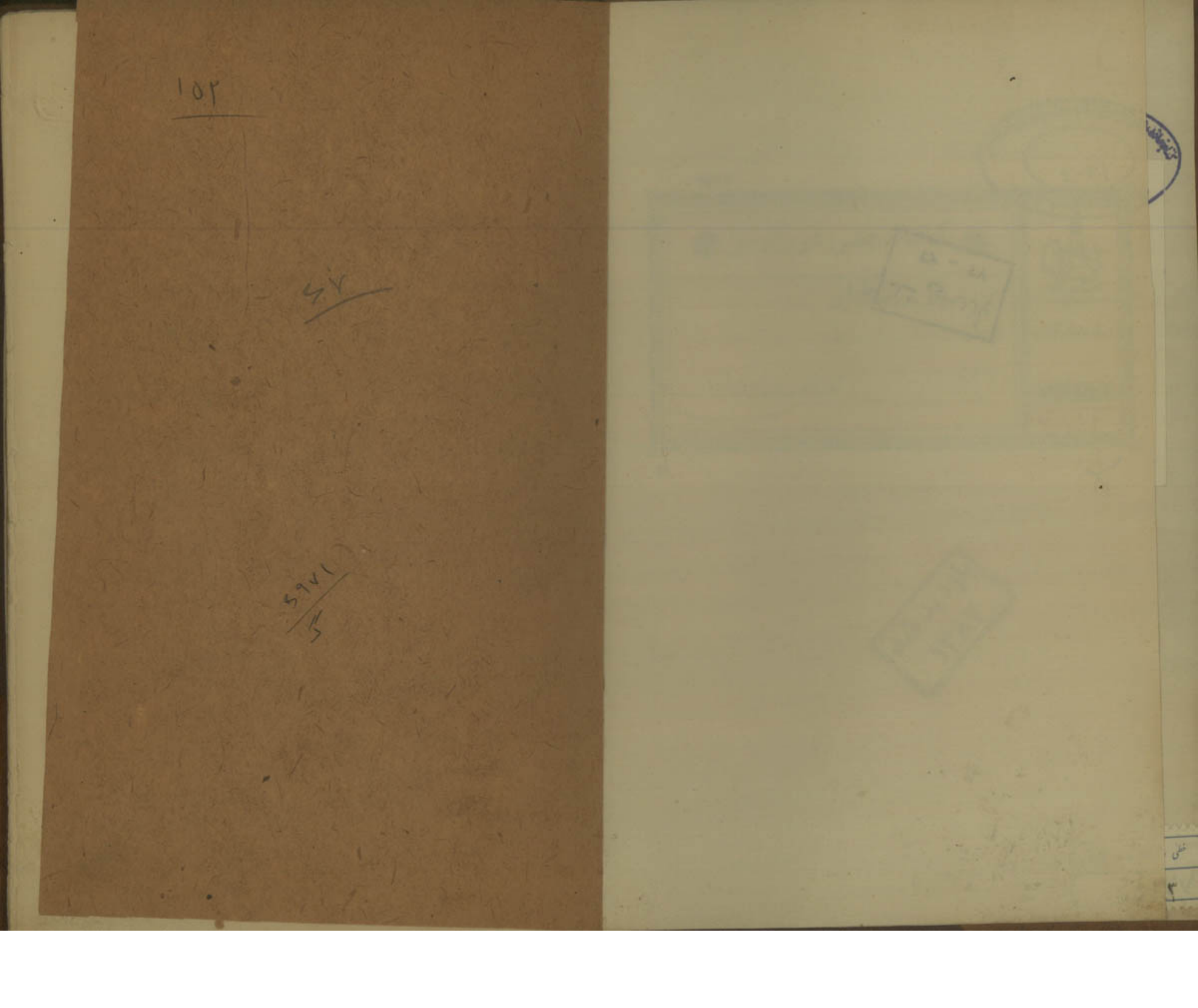
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب موعظه و روضه خوانی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۴۱۷۱

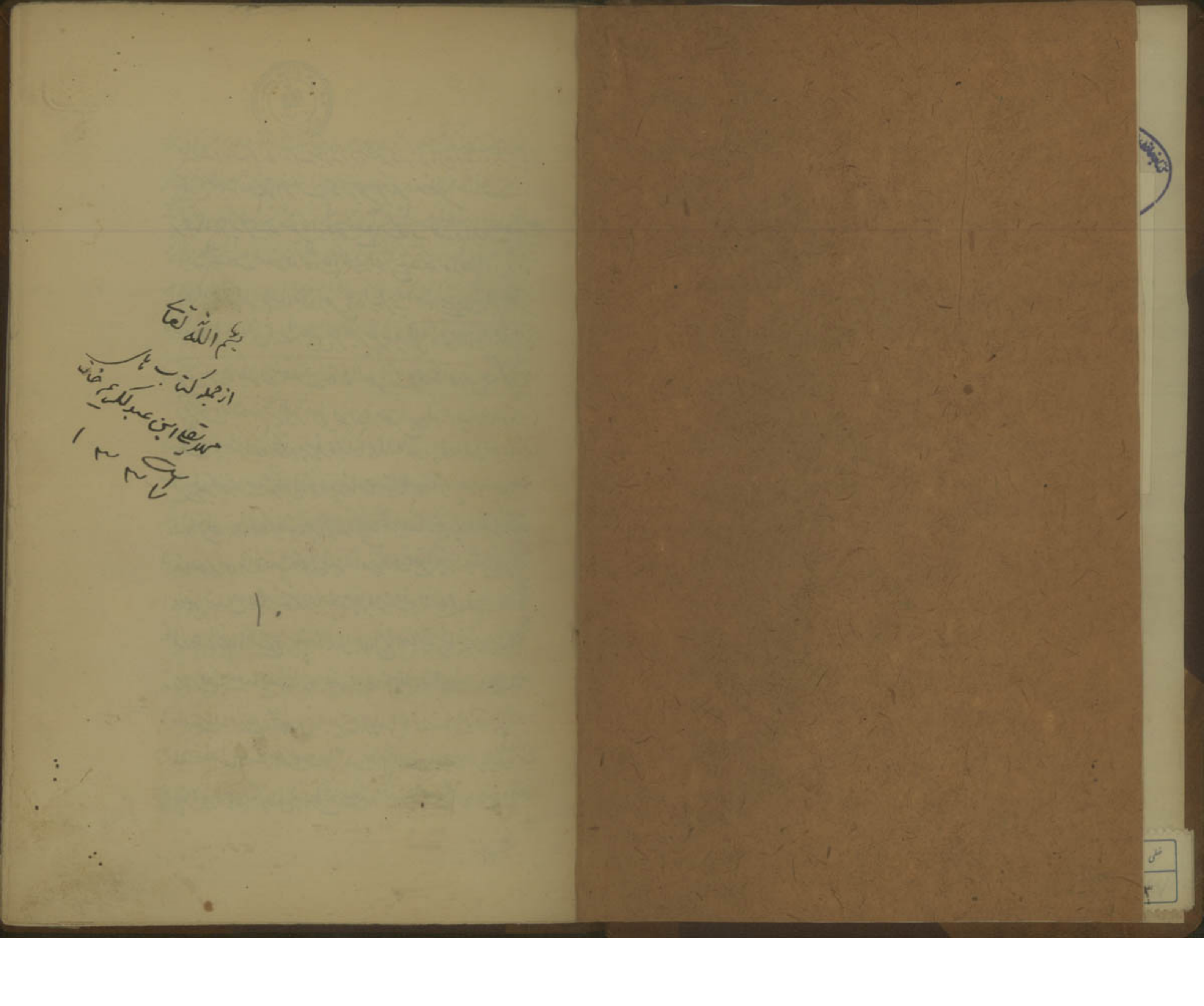


کتابخانه مجلس شو
کتاب موعظه و روضه خوانی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۴۱۷۱
بازدید شد
۱۳۸۲
۳۵۴۳



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب موعظه و روضه خوانی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۴۱۷۱
بازدید شد
۱۳۸۲
۳۵۴۲




بسم الله تعالی
از جمله کتب ...
محمد تقی ابن عبدالکریم خان
سنه ۱۳۲

موعظه روضه خوانی مدرسه مبارکه ابراهیمیه دار الامان کرمان روز اربعاء
بتاریخ شنبه هشتم شهر صفر المظفر ۱۳۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه ظاهر آیه کریمه که میفرماید و لا تنفع الشفاعة عنده اینست نفع
نمیکند شفاعت در نزد خداوند عالم مگر از برای کسیکه خداوند عالم اذن داده است
بدان و عرض کرده‌ام سابقاً در معنی این آیه کریمه احتمال میرود که این فقره
مربوط بآیه سابق باشد یعنی از اینکه میفرماید قل ادعوا الذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و ما لهم فیهما
من شرک و ما له منهم من ظهیر عرض کرده‌ام در معنی این آیه کریمه که خداوند عالم
جل شانه مشرکین را تحدی میفرماید و با برهان رد بر آنها میکند میفرماید بگو
ای پیغمبر بحضرات مشرکین که بخوانید شما جهت مطلب خود آن خدایانیکه میپرستید
و برای خود پروردگار گرفتید غیر از خدا آیا نه بی‌مطالبه ببینید که میتوانند حاجت
شما را برآورند آنوقت مثل اینکه اقامه برهان میفرماید بر اینکه آنها عاجزند
و نمیتوانند رفع حاجت شما را بکنند میفرماید آنها بقدر ذره بوزن ذره در آسمان
و زمین اینها مالک هیچ نیستند ابداً این اصنامیکه شما میپرستید یا پروردگار
برای خود گرفتید هیچیک از اینها بقدر ذره در آسمان و زمین ندارند بجهة اینکه
ملک آسمان و زمین مخصوص خداست و هیچکس مالک نیست مگر خداوند عالم مالک
بالاستقلال نیست مطلب است در شریک خدا هم نیستند فقره اول اینکه
میفرماید بالاستقلال چیزی مالک نیستند اینها نه یک ستاره در آسمان مثلاً

مالک

مالک هستند نه یک قطعه در زمین هر دو مال خداست در فقره دویم میفرماید در
شریک خداوند هم نیستند در آسمان و زمین نه اینکه هم چنین به پندار دیگر اگر
مالک بالاستقلال نیستند شرکتی داشته باشند شرکتیهم ندارند ابداً فقره سیم است
و ما له منهم من ظهیر یکوقتی هست یککسی مالک ملکی نیست شریک ملکهم ولکن تو
مثلاً کمک خدمت گرفته ملک دار میباشی میفرستی اینجا بر دهی کار بکنند یا اینهم
عاجز هست مثلاً نمیتواند بعضی کارها بکند کمک برای خود میگیرد در انتقام چنین
نیست خداوند از اینها بتها شما یک یاور و پشت بند یا هم نگرفته است معاونیهم
نگرفته است نه اینست که چنین گمان کنی خداوند کارها نخواهد بکند عاجز باشد و یا اینکه
والعیاذ بالله محتاج باشد یا اینکه بستارگان والعیاذ بالله چنین نیست بعد میفرماید و لا تنفع
الشفاعة عنده بعقیده اینکه مربوط باینها باشد احتمال میرود که بعضی از بت
پرستان چنین گمان داشتند که شفیع هستند در نزد خداوند عالم مثل اینکه
قریش بت پرستی که میکردند بتها را خدا نگرفتند ولکن گفتند که اینها شفیعان
ما هستند مثل اینکه این گبرها که آتش پرستند نه اینست که آتش را خدا
میگیرند و میگویند آتش خالق است نه ولکن میگویند اینعالم یا نور است یا ظلمه
است ظلمت که راه بسوی خدا نیست پس نور که راه بسوی خداست پس از اینجهة
هر چه روشن است آنرا راه بسوی خدا میگیرند آفتاب را واسطه میگیرند گاه
آتش را واسطه میگیرند حالا از باب اینکه همیشه دستشان بآفتاب نمیرسید
بماه نمیرسید اختراع کردند آتش را وسیله گرفتند هم چنین قریش گفتند

این بتها شفیعان ما هستند نخفی خدمت امام ع عرض کردم شما میفرمائید
که ما در ارحام طیبه طاهره بودیم واجداد ما بت پرستی نکردند پس قریش چرا بت
پرستی کردند یعنی چه فرمود اینها که بتها را شفیع خود گرفتند حالا که میفرمائید در
این آیه برای آنکه بتها را شفیع خود گرفتند برای خود میفرماید که شفاعت
نفع نمیدهد مگر برای کسی که خدا اذن با آنها داده است که شفاعة بکنند
این دو طور نیست که این مرتبط به پیش باشد و هرچه تا صحیح است و هر کس
بجهة عرض میشود خوبست خوبست انشاء الله و دیگر مفسرین تفصیلات میگویند که
پیش عرض شده است در این پیش حالا دیگر لازم نیست این فقره میشود
بر آن جماعتی که بتها را شفیعان خود گرفتند که میفرماید شفاعت آنها نفع
نمی بخشد مگر برای اشخاصی که خدا رخصت داده است تشفیع شوند اینکه
تو خود تصور نمودی شفیع خود بکنی بعد میفرماید حتی اذا فزع عن قلوبهم
احتمال این میرود این فقره جدا باشد از پیش خود مثل از حدیث استفاده
که حضرت باقر ع میفرماید چنین معلوم میشود که میفرماید این بیان حالت
پس از حضرت پیغمبر است بعد از حضرت عیسی چونکه وحی منقطع شد
دیگر پیغمبر مستقل نبود در میانه اگرچه اوصیاء حضرت عیسی بودند ولکن
وحی بر اوصیاء که نباید با استقلال نازل نمیشود پس وحی که نیامد پس ملائکه صدا
صوت وحی نمی شنیدند تا اینکه خاتم ص مبعوث شد همینکه پیغمبر مبعوث
شد یکمرتبه در آسمانها ملائکه صوت وحی شنیدند صدای وحی مثل اینکه

زنجیر

زنجیر بیفتند وحشت اینطور صدا از وحی بلند شد یکمرتبه ملائکه افتادند و غش
کردند که آیا قیامت برپا میشود و چه خبر شده موقوف شده بود تا اینکه جبرئیل فرود
آمد بر آنها پس بعد از آنکه رسید بفوج ملائکه و دیدند جبرئیل است که میآید بهوش آمدند
شدند پس بیان میفرماید حتی اینها را که حتی اذا فزع عن قلوبهم یعنی تا اینکه
فزع از دلهای اینها برطرف شد زینت آن تمام شد بخود آمدند پس سؤال کردند از
جبرئیل که ماذا قال ربکم خداوند چه فرموده است قالوا الحق جواب داد جبرئیل
یعنی حق فرموده است آنچه میفرماید عین حق است و حقیقت است و هو
العلی الکبیر او است علی کبیر و محتمل است که مربوط باشد بآیات فقره دیگر روز
قیامت که همه مردم می ایستند حیران و سرگردان و میبینند گناهان خود را و فزع
بر همه اینها مستولی میشود و میترسند میافتند و بحال خود نمیآیند تا اینکه عرض
حال میشود بنده ملائکه برمیگردند سؤال میکنند اهل محشر که حکم
خداوند چه شد قضا چه شد چه خبر است و چه باید کرد آیا حکم ما چه طور است
جواب میگویند خداوند حق فرموده است و او است علی کبیر که دیگر بعد از این عرض
نمیشود این است ترجمه ظاهر این آیه کریمه و اما تفصیل حکمتها و مسائل فرمایشی
شده است در این آیه کریمه آنا میکه عرض کرده ام در حقیقت شفاعت
عرض کرده ام از وضع شفاعت شفیعان بیان شده است باز در این
ایام بمناسبت قدری از شفاعت عرض میشود تا آنچه در بیانات سابق نقص
است انجام برسد و مطالب چند بیان کرده مناسب محل و وضع مجلس و ایام

اینست در بیان شفاعت حضرت سید الشهداء که تو بکنیم بقدریکه میسر است
بجهت اینکه مطلب بسیار بزرگ است امر شفاعت حضرت سید الشهداء بسیار
خطیر است مطلق امر شفاعت بسیار بزرگ است بسیار خطیر است خاصه
شفاعت پیغمبر و ائمه هدی بجهت اینکه این امر شفاعت یک اختصاصی باین
امت دارد انبیاء سلف بغیر از پیغمبر ما هر همه دعاهای خود را کرده اند
کارهای خود را کرده اند در دنیا هر کدام در دعائی که کرده اند کارها را پیش
انداخته اند ولکن پیغمبر ما از من عقب انداخته ام و ذخیره کرده ام شفاعت خود
از برای قیامت و پیغمبر ما در امر شفاعت بوده که تو عقب انداخته ام بر
قیامت و پیغمبر ما در شفاعت مخصوص است با اهل کبائر ببین چه قدر بزرگ
است اینست که در حدیث دیگر پیغمبر ما در آنانیکه معصیت کبیره نکرده اند
آنها حاجت بشفاعت ندارند سبیلی بر آنها نیست یعنی اهلی عذابی بر آنها
نیست کسی کاری با آنها ندارد نهایت اینست در اگر اصرار تا معصیت کرده اند
توبه هم همراهش داده و پیغمبر ما در شفاعت مخصوص آنکسانی است در بیان جهنم
برود پس پیغمبر آخر الزمان شفیع آنها میشود عرض میکند شخص خدمت امام
چه قدر میفرمائید شفاعت شفاعت و در دو چیره میفرمائید چرا میفرمائید
بر معصیت از این مقدسهای خشک خیلی میبرند از این ایرادها داشتند مثل اینکه
یکوقتی ایراد میکردند که چرا این حدیث را روایت میکنید که دوست
علی بن ابیطالب هر چه معصیت بکند بجهنم نمیرود پس باب جرأت را در اهل معصیت

بر معصیت

بر معصیت خلاصه امر شفاعت مطلقا بسیار خطیر است خواه شفاعت پیغمبر و ائمه
هدی باشد یا سایر پیغمبران یا شفیعان دیگر همه امر خطیر است
مسلم است در حضور خداوند قادر بنده گناهکار بیاید و بایستد و مستحق
جهنم باشد امر بفرماید این را ببرید بجهنم یک بنده بیاید و بایستد و عرض
کند خدایا تمنا دارم این را ببخشید فورا ببخشد این خیلی امر بزرگی است یکدفعه
نگاه میکند چشمش میافتد گوشه محشر میبیند یک بنده گناهکار است
و مستحق جهنم است میگوید نگهدارید این را میبیند اهل جهنم است ملائکه میکشند
این را بجهنم میکشند میبرند بجهنم وحی میشود باینکه ملائکه را الان بگیر شفاعت
مؤمن هو قبول کن ببین چه قدر بزرگ است اینمسئله پس این مسئله بزرگ است
ولکن در بزرگیها حکایت شفاعت سید الشهداء یک حکایت دیگر است بزرگی
بالای بزرگیهاست بیان اینمسئله که قدری میکنیم بسیار فایده می بخشد از اینها
چند اولا در معرفت آن خود را پیدا میکنیم میشناسیم چه طور آقائی داریم تا اینها
بزرگ که او بود در نزد خدا میشناسیم تا الثانی و بین الله هستیم که نگاه میکنیم
بحالات و اخلاق آن میبینیم تمام غرق گناه هستیم و هیچ نداریم اگر درست نگاه
بکنی از اسلام هیچ نمانده مگر تو خیالات میرسد در اسلام همان است که من بگویم
اشهد ان لا اله الا الله تعریف مسلم را میفرماید مسلم کسی است در مسلمانها
از دست و زبان او سالم باشند المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه
ببین از مسلمانی برای ما مانده است نهایت عظمت پیغمبر خدا است بزرگی پیغمبر است معلوم

ان جلالت لازم نفس بزرگی بعد از آنکه صدای مؤذن بلند شد در گلدسته اشهد
ان محمد رسول الله کدام گوش کسی است که گوش خم نشود و تو سلطان روی باشد
سلطان انگلیس باشد همه کس گوشی خم میشود بزرگ اوست که گوش نه خم
کند و الا اگر پیغمبر اسلام تو بایست اینکه چرا زینت نمازمان و روزه مان و حج مان بود
که دارای پیغمبری هستیم که از خودم خبر دارم هر کدام که علت ان مثل علت است که وای کجا او
هر کدام بدتر از من است پس خوشا بحال او و التماس دعا از او داریم از صبح بر میخیزیم
تا شب همیش بود در فکر دنیا که ان هستیم دنیا که ببین چشمها است که رساکی
داده میکند بود دقیقه اکثر داده میکنیم بود و وقتی میکنیم بود عمرها تا تمام شد ریشها سفید
شد دندانها ریخت چشمها و گوشها رفت مشرف بر مرگ شدیم که جهان از ان دنیا
تمام میشود از الطاف حضرت منعم و اخرت رو که است با دارم ما یه قدم قدم عذاب
باقی عذاب دائم صاحب مسلم کتاب مسلم اند جلوی ان هیچ اعتنا نداریم بار ما ایمان نداریم
بلکه قدر چه طور حالی داشتیم باشیم که سر دماغ باشیم خستگی نداشته باشیم یک و خیال
یک کلمه حرفی بزنیم بنویسیم متذکر بنویسیم از هر چه چیز از اسلام ما باقی نمانده است
اصلش دیگر صورت ظاهری انهم حالا بچه حالت انکه داریم یک حسینی داریم اگر
بد ریاست که همینکه محرم میشود بینی لباسها جوان پیرها زن ها و غیره از اهمیت بینی
کرده شان که میشود یک حکایت است یک ساله است میفرماید حضرت پیغمبر که
میدانست که چه کار کرده است بد بزرگی میداند که چه کرده است میفرماید
ان للحسین محبة مکنونة فی الصدور یعنی حسین یک محبتی است
که پنهان است در سینه ها همینکه وقت رفتنش میشود از گریه ها میر... چه کاری خفقانها میرود

بیکاری

محرم که میشود میبینی کارهای بیش تو توقف میشود اگر شارب الخمر بود شراب را
موقوف کرد اگر زنا کار است ترک میکند همه میبینی بچه ها تو چالی میرسند از
شالاف خانه ها را بیرون میکوند خدا خدا تو عنیشان میکوید امام
ائمه تو نمیدانم همینطور از بچه که تو سر میزنه حسین حسین میگوید اینه چه نعمتی است
که خدا بما داده است اما چنین است بابا در فرح گفته میشود سلام بسید الشهداء
بلند شده است اما تو سید الشهدا بلند کرده است گفته میشود لو لو
حسین است دولت دولت حسین است آخر تو ملاحظه کن واقعا حقیقه لکر
پیغمبر که میگوید است اسم ائمه الهادیه تو بلند بکنند بوی خودشی تدبیرات میکرد
سلطنت میکرد اینملک همه تو رد بخود میکرد نقل نمیشود پیغمبر بقدرتیکه خدا
باو داده است زبان تو تسخیر میکرد میتوانست سلطنت کره عالم تو بکند پیغمبر
همه را بیرون دم هوا جلب میداد جیره و انعام میداد بخششها میکرد همه کار میتوانست
بکند جمیع خزاین عالم را داده بود به قسم میتوانست عالم تو بگیرد و حکم خود را
بلند بکند سلیمان پیغمبر تحفی بسیار داشت شان بسیار داشت دولت که
سلیمان داشت هیچکس نداشت سلطنتی که سلیمان داشت هیچ پادشاهی
نداشت قدرتیکه سلیمان داشت هیچ پادشاهی نداشت تخت و تاج که
سلیمان داشت هیچ پادشاهی نداشت هنوز هیچکس نتوانسته است تخت
مثل سلیمان داشته باشد هنوز هیچکس نتوانسته است یک حکم مثل سلیمان
داشته باشد حالا تو سلیمان تو میشناسی قبر سلیمان را میدانی کجاست

احکام سلیمان نومیدانی و بعد میبرند که اسمش را میبرم تو خیالت گر سلیمان خانه
میگویم یا سلیمان میرزا میگویم فرقهم فوقهم این [illegible] بود بگویم سلیمان
پیغمبر پسر حضرت داود علی نبینا و علیه السلام است حالا تو هم میبری گر داود در کجا [illegible]
است سلطنتش کی بوده است دعوا با که کرده است اینها را هیچکس نمیداند زبان بزرگی
پیغمبر خدا بعد از آنکه رفت از دنیا اسکندر ذوالقرنین که سلطنتهای بزرگی کرد
کرده قرن زنده که بظلمات رفت سیاحت کرد در قشونش پیغمبرها بود
بعد کارهای که آخرش هم در میانه سفرها در سفری که در وقتیکه بر دکله آشینه او
در تابوت انداختی دیگر [illegible] از او غائبه است و جلی ایشتم تمام اینها بود
رفته ربود او زبانی تنگ شده میخواست با سیمان برده حالا در تابوت
دو روز [illegible] تمامش است یکی از الظرف بیرون آمده که سلطنت بر غیر
خودش نتوانست ببینید حالا اسیر شده و رفت و اگر اسمش در قرآن نبود
تو اثری از آن نمیدیدی [illegible] این اسمها را بشنوید که علی [illegible] از عقلها است مگر
[illegible] روز پیغ روز [illegible] مردم میخواهند اسم بود [illegible]
[illegible]
باشد دستبرد ان سیدالشهدا او بزرگ اسمش بود [illegible] علم الکرام اسم [illegible]
مگر علی از علم پیغمبران بالاتر آمده است چه دلیلی [illegible] از پیغمبر آمده
است اسم هیچ تابوت [illegible] اسم بیچاره تابوت [illegible]
اسم علی بعد اسم علمای بعد [illegible] زحمتها کشیدند آیا معجزات

اسم میان

اسم میانه از [illegible] اینهمه معجزاتیکه پیغمبران کرده کم است معجز بیاد [illegible] معجز تا
دنیا هست میخواهد هست وقتی خودش رفت معجزش هم همراه او میرود ولکن
سیدالشهدا [illegible] حفظ [illegible] چه جور اسم خود بود در عالم پر کرده است تحمل اینهمه
زحمتها شده است تا قیامت اسمش باقی است

موعظه یکشنبه ۲۱ شهر صفر المظفر ۱۳۱۹ در ایام تعزیه داری در مدرسه مبارکه
ابراهیمیه تحریر شد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم عظیم الشان [illegible]

مقصود این بود که در این ایام بقدریکه مقدور است در بیان شهادت سیدالشهدا علیه السلام
عرض بکنیم [illegible] اولا عرض میکنیم [illegible] طالب عمل میخواهد اگرچه شان ما نیست که موعظه
بکنیم نمیتوانیم موعظه بکنیم موعظه کردن شان خداست که بندگان خود را
موعظه کنند میفرماید یعظکم لعلکم تذکرون خداوند شما را موعظه میکند شاید
پرهیزکار شوید از خدا که رسید بعد از آن موعظه شان انبیاء و رسل و ائمه
هدی [illegible] خود شان معصوم و مطهر و مرتکب معصیت نشوند و جمیع
طاعات را عمل میکنند پس خداوند عالم [illegible] نصب فرموده است
از برای موعظه کردن امر فرموده است پیغمبر را به موعظه کردن میفرماید
وعظهم [illegible] میفرماید ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و
جادلهم بالتی هی احسن و هم چنانکه از این قبیل آیات بسیار فرموده
پیغمبر را موعظه کنید نصیحت کنید موعظه شان ایشان است بجهت
اینکه اول شرط موعظه اینست که واعظ بعمل خودش عمل بکند و اول

[illegible]

عاملین ایشان هستند حق اینکه اینقدر این امر خطیر است در امور
مباحه در امور حلال اگر کار صلاح کسی نبود ترکش را بکنند و پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست
او را نگاه کند از روزیکه خودش انگار او که بود آن نیکر دامد شخص عرض کرد
خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که برف چشمش خراب است فرمودند خرما نخورد فردا خواهش دارم
از شما دعا کنید نخورد فردا امروز خودم خرما خورده‌ام نمیتوانم نصیحت
بکنم که خرما نخورد فردا او را بیاورید او را نصیحت بکنم حالا بعد از آنکه پیغمبر
است امر را اگر کسی خرما نخوری جلیت خودم باشد اگر کسی بخواهد با او بگوید آن را
نخور و خودش خورده باشد اثر نمیکند حالا در مواعظ دنیا که بیان شد چه
حکایت است بعد از پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام و سایر انبیاء در شأن شان
همین است واعظ بزرگان دین هستند که اقلا اگر به درجه عصمت
نرسیده باشند معصیتهای بزرگی از ایشان سر نمیزند اگر احیانا
یکوقتی یک صغیره از ایشان سر بزند فورا تائب شده‌اند و پشیمان هستند
و اگر جمیع طاعات نمیتوانند برسند اقلا فرایض و مستحبات بزرگ
و طاعاتیکه دخیل است در کمال ایمانشان اینها را از دست نمیدهند
نهایت حالا یکوقتی یک مستحب جزئی از ایشان برخصت ترک
شود بارهای معصیت بزرگ از ایشان سر نمیزند و طاعات
بزرگ از ایشان فوت نمیشود پس آنها اگر چه موعظه بکنند درست
است و حق است و موعظه شان اینشان است خداوند میفرماید

در قرا

در قران مجید فرموده لم تقولون ما لا تفعلون چرا چیزیکه خودتان عمل نمیکنید
چرا میگوئید کاریکه خودتان نمیکنید چرا میگوئید در چنین کن و چنان
کن خود مان فرار عیب داریم ولی از باب اینکه امر بمعروف و نهی از
منکر بوده است کسی فرض فرموده‌اند و لو اینکه خودش عاصی باشد از این
باب باید عرض کرد هم چنین از اینجهت بر اهل علم فرض فرموده‌اند
در بیان کننده علم خود را از باب اینکه میفرماید همینکه بدعتها در عالم ظاهر
شد اگر عالم علمش را پنهان کند و نگوید دهنه آتشی بر سرش زده میشود
پس بما چه چیز است جز گفتن خلاصه پس عرضیکه میکنم از باب
موعظه کردن نیست واعظ نیستم ولکن از باب اینکه امر بمعروف
و نهی از منکر واجب است بیان علم شاید انشاء الله سید مرحوم اعلی الله مقامه میفرمود
موعظه میکنیم میفرمود در کی عامیانه میدهم و از بعض ثقات شنیدم
در همینکه خیلی موعظه میفرمود مثل خطبه عید وقتیکه میخواندند از
وقتیکه غسل میکردند از حمام بیرون میآمدند ثقات روایت کرده‌اند
که رنگ مبارک سید متغیر میشد حالتش برمیگشت قطیفه بر تن مبارک
خود میکرد حالتش متغیر میشد تا آنکه بیرون میآمد و بالای منبر میرفت
برای موعظه کردن میرفتند و موعظه میکرد اینقدر بزرگ است امر
موعظه کردن ولکن مسأله علم سهل است اگر چه آنهم بسیار خطر است
انسان یک کلمه خطا از دهنش بیرون بیاید عقاب این از معصیت

سخت تر است عالم نمیتواند حرف بیمعنی و مزخرف بگوید باید هرچه
میگوید حق باشد و فرمایش خدا و رسول باشد اینهم سخت است ولکن
حالا یکقدری حرف آن تکبرش کم شد و از جواب یکی نداشته باشد
لهذا در زبانش جاری شد چیزهائی که دریائی نیست بگوید این فهم
انهم دریائی است و فهمیده است میگوید این کمال است و امیدواریم تا آنکه
اگر خدا مدد بکند ما هم اینقدر کار بکنیم که باشیم و خودمانرا براه آورده باشیم
دیگر و انفعالمان کم شده باشد خودمانرا و خودستائی نداشته باشیم
پس اینقدریکه از فرمایش خدا و رسول خداست فهمیده ایم و لکن نه جزو
ضروریات است اینکه همه کس میفهمند و میدانند در آن با هم جنگ
بکنند با وقت خود را از شغل تکلیف بدارد و لوا اینکه این تکلیف باشد
در طلب علم بکنیم این تکلیف سرجایش است میفرماید در شرح آیه کریمه فلله
الحجة البالغة بگوئید پیغمبر از زبان خداست حجة بالغه حجت بالغه میفرماید
اینست روز قیمت به بنده میگویند چرا شنیدی و دانستی و عمل نکردی و اگر
ندانسته میگویند چرا ندانستی که عمل بکنی پس همه سؤال هست نه اینکه
خیالت برسد اگر عمل نکردی بجهت جهالت حالا بکلی معذوری که گفت
این فقره معذور نبودن بلا درمی بگوئیم است انسان ضعیف است
حضرت صادق ع در حضور شیخت مستضعف شد حضرت فرمود
مگر شما مستضعف گذاشتید که دیگر نیست مستضعف باشد همه شنیدند

آنچه بابا

آنچه بابا شنوده امروز روانی نیست بگوئید تقلید شانیست شاید
یک گوهر است بگوئید ضعیف است فلان رستاقی در فلان گوشه و کنار
نفهمیده و لکن در شما نمیتوان این هم چنین احتمال داد اگر مسئله را هم ندانید
اینقدر را فهمیده اید واجب است تعلیم بگیرید طلب العلم فریضة علی کل مسلم
این عرضها را میکنیم خواهش میکنیم از بچه از بزرگ از کوچک حتی از نوکرها
دیگر دقیقه گوش شما و باز بگیرند لازم نکرده است انسان بجهالت
بیاید بدنیا و از دنیا بطور جهالت برود جمع کثیری را میبینید در این مجلس
و میبینند را واعظ سخن میگوید همینطور می نشینند گوش نمیدهند عزیز من
عزرائیل را آمد نصف شب چه میکنی این حرفها را بر نمیدارید یکدفعه
نصف شب گلویت را میگیرد بر میدارد میبرد آنجا ناز بر نمیدارد قشنگی
بر نمیدارد زلفها را نگاه نمیکنند چند روز در توی خاک میمانی همه میریزد تمام
میشود چرا گردن کلفت میبالی سبیلها است همه ضایع میشود قشنگی تمام شد زلفها
سفید شد ریشها سفید شد رنگها گشت هیئت ها گشت تو که از خودت
میاید سلیقه ندارند کسی دیگر بیاید نگاه بکند آئینه را بردار نگاه بکنی
ببینی این رنگت را حالتت را شکلت را هیئت خودت را همه رنگ برگشت
تا که جاهل باشیم تا که نادان باشیم همینطور نادان آمده نادان رفته
و تمام آن مرد پس بخوراده بچه بیافت شب و روز بیست و چهار ساعت
چهار ساعتش غافل باشی در تمام اقلیمها روز تند گیاهی طوری نمیشود

اقلا از برای ما اجر باشد که متذکر که هستیم بعوض ثواب برای شما هم اجر باشد و متذکر
شده دیگر نمیگویند روز قیامت این آقا است این نوکر است نوکر و آقا هر دو باید
متذکر باشند چه بسیار آقاها از نوکرها بهترند چه بسیار نوکرها از آقاها بهترند
چه بسیار غلامها بهترند غلام زرخرید میرود بهشت آقایش میرود جهنم پس
همه متنبه بشویم ان شاء الله پیغمبر فرموده طلب علم واجب است بر هر مسلمان تو نگاه
بکن ببین همینطور که نماز تو واجب کرده است بر هر مسلمان روزه تو واجب
کرده بر هر مسلمان پیغمبر فرموده طلب علم هم بر هر مسلمانی واجب است هر که اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله گفت واجب
است برای او هر طلب علم کند طلب علم تو از یکپاره فرائض سخت‌تر است گاه
پیغمبر فرموده طلب العلم فریضة علی کل حال طلب علم فریضه است در هر حالت
نماز هم چنین نیست نماز اگر انسان بیهوش رفته بر او تکلیف نیست آن وقت
که بیهوش رفت قضا بکند مثلا ناخوش است در رخت خواب خوابیده است
روزه برایش واجب نیست سفر رفته دو رکعت نمازش می‌افتد دو رکعت
برایش میماند مثلا زنها در ایامی که عذر دارند نماز نباید بکنند روزه
نباید بگیرند اما بعد روزه‌ها را قضا میکنند اما علم هم چنین نیست چه حالا
باشد چه نباشد چه در سفر باشد چه در حضر چه مریض باشد چه صحیح چه حالت
دیگر در هر حالتی باید طلب علم کند بلکه بعقیده این حدیث علیحده
گفت در بعضی از تکلیفها هم واجب است بجهت اینکه فرموده علی کل حال

راست

راست پیش از تکلیف نماز و روزه تو بوجوب امر نمیکنند لکن
برای حفظ بنیه است و لکن علم تحصیل کردن دخلی بتکلیف ندارد تو مقدمه است
از برای وقت تکلیف بکار میاید برای تو بلکه و لکن از باب عدم حرج نگویند
برای خود طفل واجب است لکن دخلی ندارد ولی لفظ علی کل حالی شامل او هم
میشود پس طلب علم فریضه است از برای انسان پس باید علم تو طلب کند
آن وقت بعد از آنکه مکلف شدی واجب است بر تو در عمل بکنی بجهت اینکه
انسان بعد از آنکه دانست که آقایش فرموده است که این چنین بکن باید بکند
عمل نماید و اگر آقایش بگوید این چنین بکن و ترک عمل بکند نمیشود که انسان
عالم بشود با اینکه آقا او چنین فرموده است و مع ذلک کله ترک بکند
و بیان عرض میکنیم از برای تو تا آنکه مسأله مکشوف شود نمیتوانم توضیح بدهم
بجهت اینکه مجال نیست باید کلام تو مختصر کرد از حوصله بیرون نیست
با چشم بینا داده است خدا بتو در صورت بر پیشانی است از این نعمه
چه بهتر که می‌بینی او را که می‌بینی مجلس است و نشسته از می‌بینی
جماعت نشسته از همینطور خدا بتو چشم باطنی باید داده است که می‌بینی
پیغمبر علانیه در تو خدائی است نهایت خدا بالجسم دیده نمیشود بدلالت
میشناسی که تو خدائیت بطور یقین و بطاهر چنین پیغمبر که پیغمبر
پیغمبر است و امام امام است اینها علانیه مکشوف است می‌بینی که معاد است
حشر و نشر است مثل اینکه پیغمبر فرموده با آن جوان گویا از ...

فرمود چه طور است حالت عرض کرد بر یقین هستم فرمود علامت یقین
تو چیست عرض کرد زفیر جهنم را بگوش خود میشنوم و عرصه قیامت را می بینم
و بر پا شده است پرده ها می بینم و موقف حساب الهی را فرمودند
آثار اهل یقین عرض کرد دعا کنید خداوند شهادت روزی کند در رکاب شما
نصیبم بکند حضرت دعا فرمودند همان ایام تشریف بردند بغزوه
از غزوات و در خدمت حضرت تشریف برد و اول کسی که بود او
کشته شد در جنگ این هم درجه یقین است و انسان بچشم خود کسی
جمیع اینها را به بیند نظر بکند به بیند جهنم است کشته است و اهل ثواب
داخل میشوند در بهشت اهل عقاب داخل جهنم میشوند می بیند بغیر وسیله
گذشته است و پیغمبر بر پیغمبر نشسته است هم چنین کسی دیگر بجواد اشتباه
نمیشود ایمنرا اینها تکلیف بکنند عمل خیر بکن تا ثواب ببری این چشمی
است تکلیفش معلوم است حالا پیش رویش است پرده های است
و چشمش باز شده حالا هم پیش رویش گذاشته بر معاد [illegible] میشوند
اما اهل یقین هم چشمشان باز است محتاج بان نیستند غرض
باین که گفتم اگر احیانا غرض ها میشود از باب مذاکره است بنشینیم
صحبت بکنیم که بلکه دریابیم بیایم چشمت را باز کن تا که غفلت
بکنیم قدر [illegible] خدا بیائیم ولی الان اهل یقین نیستند عرض [illegible]
دلیل را بدست خود بگیر این دلیل محکم است امر [illegible] ظاهر و [illegible]

میکنند

میکنند مثل یقین و لو اینکه نه بیند ولکن از روی یقین و بصیرت میفهمد
بطوریکه قسم میخورد از بوی اینکه مطلب را فهمیده مثلا یکدفعه از اینجا بیرون
و میروی بیازار مسگرها میروی نشسته اند و قطعات مس را بدست
خود گرفته اند و چکش میزنند این بود تو مکشوف و علانیه است در بازار
مسگرها است دانستم مس است پیش روی [illegible] دارند میکوبند یکدفعه اینجا
نشسته صدای چکش از بازار میشنوی همینکه صدای چکش میشنوی ولو اینکه
نه بینی بچشم خود است اما گوشم یک دلیل است اما بطوریکه چشم تو دو
دلالت میکند گوشم دلالت میکند نهایت چشم نعم الدلیل است ولی
از این صدا اینکه بگوشت خورد میشنوی از این صدا میفهمی در بازار از بازار
است و نشسته اند و مس را میکوبند مثلا یکدفعه آتش دود را بچشم خود
می بینی میگوئی آتش دود را بچشم خود دیدم این دیگر برهان نمیخواهد حرف
نمیخواهد یکدفعه از پشت دیوار دود [illegible] بلند است همینکه دود دیدی
یقین میکنی آتش پشت دیوار است حالا بر فرض اینکه چشم تو از قیامت [illegible] بهشت
بهشت جهنم را نه بینی است به بینی نیست اینها بر تو ولکن آثار را [illegible] حکایت [illegible] است
و [illegible] جز نیست [illegible] بر تو پنهان باشد اینهمه پیغمبران خدا [illegible] چه آمده اند
عاقل [illegible] از یکجا [illegible] خود بخود فرستاده است اینها [illegible]
دنیا [illegible] دنیا [illegible] قابل اینها نیست [illegible]
بکشند و پیغمبران باین بزرگی بیایند در دنیا و تحمل اینهمه زحمتها بشوند بجهت

اینکه زندگی است یا مردم بد هستند خیال یا مردم بد هستند لازم نیست را درس بیاید
و خیال یا مردم بد هستند یک حکیم با سلیقه هم میتواند اینها را بگوید اما مقصود از
آمدن پیغمبران البته یک امر بزرگی و مهمی بوده است هر دینی که اظهار میکند پیغمبر میآید
ها دعوتها میکنند اینهمه متحمل زحمتها و مصیبتها و محنتها میشود نوح پیغمبر هزار
الا پنجاه سال میایستد دعوت میکند صبر میکند متحمل همه مصیبتها میشود تا آخر
مأیوس میشود از امت نفرین میکند ابراهیم خلیل متحمل اینهمه زحمت میشود
و باز دعوت میکند موسای کلیم اینهمه متحمل این زحمت بزرگ میشود و باز دعوت
میکند معلوم است که این امر بزرگی است یک چیزی است خاصه که آثار صدق هم
از ایشان مشاهده میشود اینها همه دلیل صدق انبیاء و درستی داشتند
و امور از آثار نبوت بود اگر خواسته باشم شرح طول میکشد همینقدر بدانکه بقای
گوییم که پیغمبران از جانب خدا میآیند پس بر فرض اینکه نه بهشت نه جهنم نه قیامت است
و حساب و کتاب و عقاب این پیغمبران که گفتگو بعد از آنکه آمدند و گفتند که هست
هم چنین حکایت و از الفاظ هم دستور العمل دادند مثلا مواعظ و نصیحت کردند
بطور یقین کرد از این برهان بهتر چه میخواهی از این برهان ظاهر تر چیزی
نیست بسیار مسائل دیگر هم از بودن اینها مکشوف میشود اینست که ملاحظه میکنی
می بینی که خود این پیغمبران بمقتضای علمشان چه عمل میکردند واقع این موعظه
است می بینی چه عملها میکردند و واقعا این اساس خود خیلی بزرگ در
اینکه این پیغمبران مردمان لغوکار و عبث کار نبودند حرف نیست

در اینکه

در اینکه اینها طالب دنیا هم نبودند حرفی نیست این چه طور طالب دنیا است
که گرسنگی بخورند شبها خواب نکنند و تا صبح گریه بکنند برای ریاست دنیا
مگر این اشخاصیکه هزار هزار که بودند روزه میگرفتند هزار هزار فوجی که بودند اکرام میکنند
هیچکس دستش نبود گرفته است اینها خیالهای واهی است که مردم میکنند
حرفهای هلا نه هست پیغمبر خدا آنقدر بر سر انگشت پا میایستد نماز بکند
که پاهایش ورم بکند سینه مقدسش صدای منجلی بدهد از ترس خدا ناله
کند گریه بکند برای این سلطنت جزئی اینکه این کارها را نمیخواست
این مردمانیکه این کارها را نکردند ببین چه سلطنتها کردند اگر میخواست پیغمبر
راحت دولت و دنیایش معمور کند میکرد بزرگی نمیدید یا اسباب بزرگیش فراهم
نبود همه جور اسباب بزرگیش فراهم بود پس معلوم است که یک منظور دیگر داشته اند
پیغمبران خدا از مردمان پست نبودند اینها همه صاحب طایفه و قبیله
بودند بزرگ بودند صاحب ثروت بودند صاحب خانه واده بودند صاحب دولت
و بزرگ بودند غیرالیست بر وند خانواده برای خودشان فراهم بکنند خوب
میگویم حجت یک کسی از زیر بته در میاید این زحمتهای بالایست
بکشد تا ریاست بکند اما اگر یک کسی باشد که خودش شاه و شاهزاده
باشد خویشهای خودشان باشد مردم خودشان کرنش میکنند محتاج
نیست که ریاست بکند این محتاج نیست عقب نوکر برود یا تغییر
لباس بدهد این با قطیفه هم بیاید میان مردم کلاه برود مردم

تعظیم میکنند پیغمبر خدا از خانواده بود از خانواده بزرگ جمیع عرب
کوچک این خانواده بعد از همه خانواده بود از این محتاج نیست که
شمشیر بکشد اگر پیغمبر خود می‌نشست در میان دشمن هم نمی‌کشید
حضرت امیر هم از اینجا اینکه اسمش عالم بود پر که هیچ بود میافتد هم جلو و نصرت
میکرد اینها را بهانه دولتی پیدا میکرد سلطنتی پیدا میکرد مثل اسکندر
پس معلوم است که یک مطلب دیگر است و آن این پیغمبر طلب یک چیز
میکند هرچه بدست میاید ترک میکند نان خشک میخورد یکروز روزه
است یک روز افطار میکند لکن یکروز هم غذای سیر نمیخورد یک شب خواب
راحت نمیکرد در دنیا از سر شب تا صبح مشغول عبادت بود حتی اینکه عایشه
میگوید یک عبائی انداختم زیر پای پیغمبر که عرض کنم پیغمبر روی این عبا
خوابید آن شب دیرتر بیدار شد فردا شب فرمود نمیخواهم امشب دیرتر بیدار شدم
همان روی زمین خوش است از سر شب تا صبح یکقدری میخوابید بقدر
حفظ بدن هرچه لازم بود باقی را بر میخواست عبادت میکرد قرآن تلاوت
میکرد ذکر خدا میکرد اینها را بعد چه میکرد بعد از آنکه شعور
داشته باشم نگاه کنم ببینم بقای میکنم که یک حکایتی هست بعد از آنکه
من بقای کردم که مسئله هست که داشتم تکلیف میکند که اگر خواسته
باشد الطرف با من باشی تو هم همچنین بکن من بقای میکنم پیغمبر از میان
میرود عقب سرش می‌بینیم حضرت امیر وصیش است آنهم همین کار میکند

امام حسن

امام حسن بر میخیزد همین کار میکند امام حسین بر میخیزد همین کار میکند همه شان
همین عبادت بود از همین کار بود از نهایت یکجور تغییر فی الجمله دارد
همه می‌بینیم مشغول عبادت خدا هستند رو به دنیا نیستند چشم از دنیا بکلی
پوشیده از بعد از آنکه من این اوضاع بود دیدم بقای میکنم یک چیزی
الطرف هست پس حالا که یک چیزی الطرف هست پس باید مثل همین
ها اینکه دانسته از و فهمیده از بوده ادم که چنان او که اینها دارند رفتند
بعد از آنکه این جماعت که خودشان داعی هستند مرا دعوت میکنند بسوی
خدا و پیغمبر هم نخواهم ببینم که اینجور است آنچه بوده هم که فرموده است
آنچه بود از همین ردیف فرمایش فرموده از پیغمبرها بیند تو هم باید چنین کنی
پس من بقای میکنم که باید تاسی کرد بایشان ولکم فی رسول الله اسوة حسنة
پس باید تاسی برسول خدا کرد نهایت مثل او نمیتوانم که عمل کنم که تاب
دارد و کی مثل پیغمبر خدا عمل کند سید الساجدین با این بزرگی و جلالت
اسمش سید الساجدین است بود میگوید کتاب عبادت حضرت امیر
دست ایشان داد از وحشت آنکه او سید الساجدین است قدری نگاه کرد
آنوقت انداخت زمین مثل آدم متنفر آهی کشید فرمود که تاب
عبادت علی بن ابیطالب را دارد و حال اینکه او سید الساجدین است
ما مسلم است لکن گونه عبادت نمیتوانیم بکنیم که تاب آنگونه عبادت
دارد سید الساجدین میگفتند بجهت آنکه اینقدر عبادت میکرد

و سجده میکرد تا اینکه جای سجده اش پینه میکرد بقدریکه محتاج بود دلاک
ببرد سالی یکمرتبه میآمد می بریده پیشانی مقدسش را زانوی مقدسش دست
مقدسش را اینها پینه میکرد باندازه درهمی شد سجده دست یکبنه دلاک میآمد
میتراشید الحال واز اینجهت لقب بزرگوار ایشان ذو الثفنات میگفتند یعنی اینکه
اینها همه پینه میکرد هر میبریدند اینقدر گریه میکرد و سجده میکرد در احوالات ثابت
گریه او بلند شد توجه میفرمود بپروردگار خود بطوریکه هیچ کس تاب
این توجه بلند نداشت یکوقتی حضرت مشغول نماز بود یکی از بچه ها آمد و افتاد
توی چاه والده این بچه مضطرب و پریشان بود آمد حوصله اش تنگ شد
آمد جلو حضرت عرض کرد این بنی هاشم چه قدر قسی القلب هستند حضرت نمازش
تمام شد آمد نزدیک گفت بچه را بیرون آوردند از ته چاه نگاه به بچه خود
نکرد از لذت توجه پروردگار خود داشت یکوقتی ابتدای نماز
شیطان آمد مکر بکند رسید آن جدش را از نماز وا دارد واز توجه
باز نماید آمد جلو نمازش بشکل افعی شد در میانه جمع شیاطین هستند
در شکل افعی یا مار میشوند بسیار است حدیث هم موافق این جهت
بشکل افعی جلو نماز آمد انگشت مقدسش بدو گرفت بدهانش در حالت
رکوع یا سجود حتی اینکه ده بیرون آورد و باهر کسی یک انگشت را
گرفت بلکه هر رکعت را اتشی داد ... بدن مقدسش گرفت از از
این مار هیچ جهه او نکرد از نماز اعراض نکرد در توجهش قصوری پیدا شد
گفت

گفت خبر شد رفت اینچه بود لقب بزرگوار امام زین العابدین گفتند حضرت
امیر اینوقتیکه او بنماز میکرد و بعبادت پروردگار میرفت رنگ مقدسش
زرد میشد بدن مقدسش برعشه میآمد حتی اینکه روایت دیدم در دست
همه اش یادم نیست یکوقتی یک زنی خواستگار گفته گفت تا وقتی ...
حضرت بوزنی نمیگوید امد که بود حضرت در وقتیکه حضرت بنماز تشریف
میبرد نگاه که دیدم ضعیف نحیف پیر مرد دل داده میلرزد و میرفت مسجد
گفت من این مرد را نمیخواهم یکوقتی بوده سوار بوده با آن شان و جلال
از جنگ مراجعت میکرد آمد چشمش افتاد بر دستگاه دیگر است اوضاع
دیگر است لقب شجاعت لقب بزرگی آن زنگ آن او لقب حسی لقب جای سند ...
سوار بود به لقب شان و جلال و الو میشد چشمش افتاد دید به چه دیده است
فرستاد حالا میخواهم شان او فرمود حالا دیگر گذشت باری در وقتیکه مشغول بود
بنماز بطوری غافل از ما سوای خداوند میشد که از همه چیز فراموش میکرد حتی اینکه
از بدنش فراموش میکرد و میافتاد و غشی میکرد باشش هفتاد دفعه میافتاد
و غشی میکرد هم چنان میافتاد که اگر سر شوی جنبانید زبانش حرکت
میکرد اگر پایش حرکت میداد سرش حرکت میکرد حتی اینکه سر تشخیص
حضرت را بیاید حلی دیدی یقینی کرد حضرت مرده است آمد در خانه
حضرت فاطمه زهرا عرض کرد خداوند جبرئیل به آمد شوهرت سکته فرمود
بچه حالت دیدی او عرض کرد با این حالی فرمود هفتاد مرتبه

بایی حلی از ترس خداوند عالم غش میکنند یکوقتی از اوقات در غزوه
از غزوه‌ها تیری بپای مقدسش نشسته بود جراح هرچه خواست اینرا
بیرون بیاورد نتوانست حضرت تاب نمیاورد معلوم است تیر وقتیکه
باستخوان نشسته است نمیتوان کشید تاب نمیاورد حضرت امام حسن
مساله بود ملتفت بودند جراح را نگاه داشتند فرمودند صبر کن وقتی دیدی
بتو میگویم وقتی حضرت ایستاد بنماز فرمودند بیا مشغول شو او مشغول بکار شد
و تیر را کشید و رفت معلوم است رسمیت نبوده است حضرت نفهمید
که چه طور شده است وقتیکه از نماز فارغ شدند دیدند خون ریخته است
فرمودند این خون از کجا بوده است عرض کردند تیر را از پای شما کشیدند
فرمودند این تدبیر حسن بوده است کسی دیگر نمیدانست بهمانطور غافل میشدند
از دنیا و رو میکرد بخداوند عالم و هرگز از غذای لذت دار دنیا نمیخورد
یکوقتی حلوائی بهدیه آوردند خدمتش گذاردند هرچه بر زبان ها قوت
میگویند فرمودند چه چیز است عرض کردند شخصی پیشکشی آورده است با خود
در آنجا در بو کرد بعد با خود خود بلند گفت فرمودند چه قدر خوب است
بوی تو چه قدر خوش رنگی اما من تو را نمیخورم آیا حلال است از کجا آورده است
من امیرالمؤمنین باشم و اطراف من شکمها گرسنه باشند میل نفرمودند تا
جو میل میفرمودند بلکه جو را میکوبیدند بدون اینکه چیزی در آن بکنند
بدون اینکه کسی اینرا بکند همانطور جو کوبیده را همیانی میکردند

و از

و از آن تناول میفرمودند میگویند وقتی خدمتش رسیدیم همیانی آوردند
دیدند ترش است همچنانی خیلی کهنه هم از ترس دشمنی است که مبادا آسمان
در آن بکنند خدمت حضرت عرض کردم را باعثش چیست مهر میکنید
فرمودند حسن و حسین از بس عزیز هستند همینکه غذای من جو است میبینند ترحم
میکنند همینکه سر اینرا باز میبینند میروند نیز روغنی داخل این آرد
من میکنند من میخواهم همانطور اینرا بخورم میگوئید اینجور غذا بود چه
میخورده است حالت نداشته قیامت میرسد فقیر بعضی ائمه اطهار میگویند
بلباس فقر بوده میرفتند شنیده‌ام یا حضرت فاطمه چادری وصله داشته
اینها از گدائی انتظار میکردند آیا ... ملکهای خودشان
کفاف میکرد اگر میخواستند عیشی بکنند عیشی میکردند حاجت باینکه
از جای دیگر برسد نبود تو نگاه بکن وقفیاتیکه حضرت فاطمه وقف
کرده است هنوز اسمش هست تا زمان بنی عباس هم حاکم سرش میکرد اشتند
وقفیات فاطمه زهرا بیان چند پارچه ملک وقف اولادش کرده این
فدک دعوائی از اینها خیلی مواقش بیشتر است اینها که فاطمه
بعد از حضرت پیغمبر بدون نان خوردن حضرت گذاشته بعد دیگر
هم از حسد بعد غصب کردند و رفت یکوقتی نیز باشد در باره حضرت
امیر گمان بردند از فقر است اینجور سلوک میکنند حضرت او
اوقاتش تلخ شد فرمودند قنبر اینده ... بیاورند پولها ...

نگر امید فقط در بنی ہاشم امده من میگویم قنبر خرما بیاور تو که میروی بالا خرما
بیاور پای خود بزن کیسه های پول بر میدارد عبدالله بن ہاشم امده از خدمت
خدمت حضرت نشسته فرمود قنبر برو خرمای بیاور کجوره از رفت بالا
پای خود بکیسه زد تو عبدالله پول بلند شد عرض کرد اینها چیست فرمود قدری
خرما داشتم فروخته بعضی پولی بود اورده انجا گذارده ایم بعد از ان رفتند
فرمود کار ما گذشت ببر بده بفقرا اینطور داشتند و رغبت به دنیا
هیچ نداشتند میفرمود اگر دنیا نمیتوانی مرا مشغول بکنی غیر از مرا مغرور
نکنی برو او بیک کسی دیگر من تو را طلاق داده ام بکلی تو نمیتوانی علی بن
ابیطالب را گول بزنی پس اینطور بود دنیا را که امیر ابرار چه اهل کرد
بود سلطنت کو اگر میخواست سلطنت کند بقسم دیگر هم ممکن بود حالا
میگویم بود دنیا بعد از باب اینکه همه اطراف ادله را باید بعقل خودش
صحبت کند ادم دنیادار دنیا را میخواهد یا حالش دیگر علاوه میخواست بکند
یا میخواست یک اسمی بلند بکند نه واله یک چیز دیگر بود میخواهد درست
برسی بگو بیند زید خوب بود یا بد بود من بعد از انکه بنا شده در دنیا
بد بگویند هی بگو بیند فلانکس خوب است خاصیت ندارد اخر الامر خاک
میشود میمیرم هر درست است بگو بیند فلانکس خیلی خوب ادم دنیادار
است فایده بحال من ندارد نه واله فایده ندارد پس تا هستم یک
حرفی تو دنیا بزنم این چند روزیکه هستم اقلا یک شکمی از عزادار بیادرم

لطف

لطف الله چون بود حضرت امیر که دنیا پس خراب میکرد حالا بعد از انچه
میگویم چیز دنیا را هم اینجا که بهشت عزتی داشته باشد مثل اینکه بگیرم
مردم این خیالات را میکنند در کوشان دنیا را ترک کنند عزیز میشوند میگویم
میگویم را خوب بردن چرا میشود را خوب بجهت چرا میشود اینهم زحمتها را چرا
بود خودم متحمل بشوند میگوید ما در نمیشوند نمیتوانند لکن عاقل همچه چیزی بگوید
علی بن ابیطالب که جمیع عرب و عجم از ترسش خواب نمیکردند در کوفه نشسته
بود معویه در شام خواب نمیکرد انوقتیکه خبر شهادت حضرت امیر
بمعویه رسید گفت بعمرو عاص که برو بره را بگو الحمد باشد که بره های
بیا با نو بگو العجم تو هم برو هرچه بکنید خطاب بمردم بود چرا که
اینکه که شیر بکیه برسی از دست کشتن بود از دنیا رفت مردم شب
در خانه خواب نمیکردند بود حتی امده بعض از قشون معویه در صفین
پیش عمرو عاص بنا کرده نشسته توبیخ کردن با اینکه عمرو عاص چرا دشمنی این بود
گفت تو را که هست نمیتوانی بروی جلو حضرت امیر که را دیگر یا شخص
یکی از روسا بود یا کدام نیست کدام یکی بودند گفت یک جا بیابیت
را از پس بچه عبدالله را بتوانی بشوی که تاب اورد را چه بخواهی
بگو پس از ترس علی بن ابیطالب ع دشمنش شب خواب نداشت تو
میگوئی این از عاجزی بود متحمل نمیشد یک ابن ملجم مرادی چه داخل
ادم چه قابلیت داشت بیاید شمشیر بفرق علی بزند انوقت میفرماید

فزت برب الکعبه والله نیست مگر اینکه طلب جنت میکنند میخواهند ایشان
پیغمبر بشوند میخواهند ایشان زیارت پروردگار شود برعکس بلکه میخواهند
لذت بهشت را ببرند والا عاجز است این نمیبود که این ملجم را میخواست
با یک نان خود شکم بکشد میسر بود بیک امر میکشت لکن همینقدر اذن
داده بود حضرت بعضی از بعضی اصحاب را و نگفته بود نمیکردند تا وقتیکه
حضرت خبر داد در این ملجم کشنده من است که اذن داده بود صحابه
تکه تکه اش میکردند که مالک اشتر بند میکرد در این ملجم زنده بماند سالها
الهات شعایات حضرت امیر علیه السلام بالا سر این ملجم ایستاده مسند میفرماید
میدانم چه زیر عبا داری چرا با خبر بر سر کی نمیزنید که میکشته میگوید
هو قتب بید نه والله غرا تا از این الهوا باشد میکشت ولکن نمیخواست
در این حرام نفس انتظار را نکشند تا اینکه بان درجه برسد مطلبی است
برسه بایی مقامیکه مطلبش است برسه میگوید حضرت امام حسن علیه السلام
بود معالجه بکنند زهر شد این زهر را که بخور زهر را اول نمیبود اولا نمیتوانم
نخورد ثانیا نمیتوان از زهر شد تمام کنند مثل آن طبیب حاذق یا یهودی که
امد خدمت این بزرگوار عرض کرد یک سم دارم اگر بریزه بر نیزه دارد اگر
میکشد بر کباب بزنی سوار را میکشد حضرت فرمود ببینم چه طور
سمی است قدری گرفت بدست مبارک شد و خورد ابی ترسید و حال
حضرت میمیرد دید میبیند او میکشند تغییری در حالتش پیدا شد

عرق

عرق کرد و رفع شد و آرام گرفت حالا این سم از آن سم سخت تر بود
حضرت معالجه اثر کرد عرض میکنند بود که چرا معالجه خود را نمیفرمایید
میفرمایید چند دفعه سم دادند رفتم پیش جدم دیدم که معالجه شد حالا دیگر
معالجه نمیفرمایید اما این سم پاره پاره جگرم را از هم زده است معلوم است
حالا دیگر خواسته است لذت الطاف را ببرد دشمن الطاف را ببرد
اصحاب هم میدانستند عرض کردند چرا معالجه نمیفرمایید فرمود بماذا اعالج
الموت مکرر به طشت بود و او رد زینب کوتی کرد حضرت سید الشهدا
آیا نمیتوانست شهید ملعون را با او قضای بود قبول کرده است ایشان بودند برای
ریاست دنیا قبول کرده است اگر خبر الطاف نداشت نعوذ بالله
چرا قبول میکنند حالا بر فرض اینکه الطاف چیز نیست فرض محال
لکن حقیقت نیست بر انقطاه کنند ببینید حالا لکن فاطمه زهرا آمنت ببینید
پیغمبر خدا آمنت ببیند ولو ما هزار دفعه بنشینیم حیله حیلی بگوییم برحسینیه
بگوئیم برحسینیکه تمام شد و اثری از آن نیست چه فرق میکنند اما
هیچ نمیتوانند بگویند من میخواهم کشته شوم بردم تمام شوم خاک شوم
من نباشم خبر نشوم من لذت نبرم بود من هیچ فرق نکنند حالا
بیست نفرم بگویند حیلی حیلی که آن دنیا خیلی بعضی از حالا مرده اند
خاک شده از رفته از این بیا که این بنشینیم و بگوئیم فلان
حبیب فلان حبیب بود او فرق میکند پس این الطاف برتو برها باشد

دق دل تر

بر تو دلیل باشد برادرم که پسر پیغمبر خدا این همه مصیبت و بلا و محنت را
بر خود میخرد همه را متحمل میشود بجهة طلب مطالبی است بلکه بالا دست
این بود که اصحاب را دلداری میداد که این مرگ یک پلی است ما از این
پل رفتیم الطاف میرسیم بنعمت ابدی دیگر هیچ غصه نداری که نه که حضرت
خودش ساعت بساعت خوشحال تر میشد میگویند که والله من پر دل
تر از سید الشهدا ندیدم اینهمه اصحاب و جوانانش کشته شدند هر ساعت
بساعت رنگش برافروخته تر میشد خوشحالی تر میشد تو خیالت میرسد
سید الشهدا بهمان وضع بود که روضه خوانها میخوانند نعوذ بالله اینها اهانت
است اینها فضیلت نیست میگویند نه نه غریبم در میان [illegible]
گریه بکنند اینجور خواندن اهانت است اینجور عبید [illegible] گریه میکنند
اختصاص ندارد به سید الشهدا هرچه گمان میکنند همه اش فریاد و واویلا
داشته است همه اش ناله میکرده است مثلا فلان وقت سید الشهدا
اینقدر گریه کرد غش کرد فلان وقت صیحه زد نعوذ بالله هیچ کسی هیچ
در دنیا هم چنین کاری نمیکند هیچ بزرگی چنین نمیکند مردم چنین نمیکند
مثلا میگویند که آنحضرت آمد با خواهرش و دخترش دست در گردن گرفته
نعوذ بالله واقعا عرض میکنم اینها را ملتفت باشید تشریف آورده که
شوند هیچ کس نبود زینب خاتون آمد زیر بازویش را گرفت والله
مردم نشسته خواهرش است بیاید و اینقدر [illegible] باشد

چنانی

چنانی کاری نمیکند هم چنین چیز که هیچ کس نباشد زینب خاتون برده
است بیاد ساخته دختر فاطمه زهرا میان هزار قشون زینب
فرموده اسیر شو بیا و بعد از آن رفت [illegible] فرمود [illegible]
بالله این روایات است که بعضی میکنند که آنها گریه کننده میگویند که
خودش نمیتوانست [illegible] دعوا میکنند خاصه که جزع [illegible] نمیتوان است
چنانی شود همه میگویند معجز هم میتوانست همه را تمام بکند پس اینجورها
نیست بلکه میگویند از این دل قوی تر ندیدیم جوانانش کشته شده بود
برادرانش کشته شده بود اصحابش کشته شده بود هر ساعت بساعت
رنگش قرمز تر و گلگون تر میشد پس حضرت اینطور بود اگر بلا و اینطور
شهید شد امام خود را بشناسید اینکه سید الشهدا، و اگر تباه که
است بفهمید حالت امام خود را [illegible] اگر تباه بود [illegible] گذشته است فرمود
ما بسر نبریم والله خودش خوشحال و خرم بود و لذت برد دار دنیا رفت
مصیبت [illegible] امام زین العابدین گذشت غصه بود امام زین العابدین خورد
پیغمبر ما بر حضرت امام زین العابدین آمد بر بدن آنحضرت یک حالتی
دست داد باو که نزدیک بود روح از تنش بیرون برود زینب
خاتون فرمود این چه حال است چرا با جان خود بازی میکنی فرمود
چگونه چنین نباشد و حال اینکه این جثه خداست و این بیابان افتاده
است ای پسر پیغمبر خداست و حال اینکه این جماعت مسلمان [illegible]

حالا میخواهم بزرگی شان بشود بفهمی که غالب حرفها دروغ است زینب خاتون اسیر شده با این حالت که میبینند سیدالشهدا داره غصه میخورد نمیخواهم بگویم چه حالت بالای سر نعش برادر و اقربا داشتند با این وضع و هیئت همینکه میدانم که این عهدی است معهود صبر میکنند چه بزرگ کسیه اینها چه آقازاده‌ها بودند اینها سیفها بود ان عابدین الحالی حدیث ام ایمن یادت رفته است نور چشم من یادت رفته که پیغمبر وعده داده همچی روزی آن وقت که قوم معهود است جمع میشوند میایند خاکی میکنند قبه بر پایش میگذارند از کربلا نشانی بود راهم مینشینند گریه میکنند از اطراف بزیارتش میایند در این حالی داره قبلاً سید الساجدین میگوید انقدر آن خلق بایست ... کاشی غلامان و کنیزانت مرده بودند ما چه قابلیم که تو بگریه ما تسلی پیدا بکنی خواهیم ذکر از مصیبت کوفه اهل اهل بیت و از مصیبت شام ذکر کنند که ببینیم در کوفه بود ... بدتر گذشته است یا در شام بعضی عقیده دارند که میگویند کوفه بدتر گذشته است بعضی میگویند شام حالا تحقیق انصاف والله سنجیده ام در شام از کوفه بدتر است و کوفه از شام بدتر هر یکی بدتر از دیگری است اگر یک مصیبت اینجا بوده در آنجا مصایب بوده است که بدتر از دیگری بوده است حالا بر فرض اینکه یکوقت بالاتفاق زنی چادری عقب افتاده در جایی که معروف نباشد مشهور نباشد نقلی نیست چندان خوش نیست اما اگر

یکجایی

یکجایی مشهور باشد در آنجا بشناسند فلان زن است خیلی برایش سخت است حتی زنهای محترمه زنهای با عصمت حالاتشان اینست بطبیعت زنیت که اگر در کوچه شوهرشان او را ببیند سخت ترشان است تا غریبه ببیند بجهت اینکه شوهر میشناسد او را حالت خجالت است اینجور میشناسد سایرین نمیشناسند باین ملاحظه میگوئیم کوفه معروف بوده پایتخت بوده ... کوفه آن وقت اسمشان شیعه بوده است در کوفه بوده یکدفعه با این حالت اسیری بعد از آن اکرام و عزت و جلال بسیار سخت است غالب اهل کوفه میشناسند زنشان و مردشان بود حالا ببینند زینب خاتون با این طور سوار است امام زین العابدین زنجیر بگردن سوار شده است از این جهت خیلی سخت است بینی و بین الله خیلی سخت است اما شام معروف نبودند بعضی که میشناختند همینها که آثار را شناختند میگفتند اهل بیت سیدالشهدا دیگر کسی زن و مردشان نمیشناخت که بگوید این فلان زن است این آن زن است با این واسطه در بازار اول ورود شما بگوید که اسیر است اما اینقدر بگویم چه فلک بر سر کنم که انچه جاهایی بوده است اعیان نشسته اند از این حرامزاده‌ها برمیخیزد چوب بر سر یکی میگذارد این زن کیست معرفی میکند این زینب خاتون این زن کیست میگوید ام کلثوم خاتون است ببین چه قدر اهل بیت پیغمبر اذیت میکنند یک کلمه بگو اهل بیت پیغمبر ذوجان فلانی

یک حالت دیگرش اینجا بود که در کوفه در کوچه و بازار اول که وارد شدند زنها
در پشت بامها گریه میکردند بعد از آنکه زنها این حالت را دیدند اهل بیت با این
حالت وارد شدند ریختند در خانه‌شان رخت آوردند ریختند در کجاوه‌ها
اما حالا حساب کنید که چه بود حالا اینجا چه خلقی بر سر علم یک زن فقیر
دیدند بچه‌ها گرسنه اند رفتند نان و خرما آوردند میگفتند بخورید دعا بکنید
بچه‌های ما مثل شما نشوند اهل کوفه انقدر بی‌حیا نان بگیرید لذا در کوچه
شام یک فقره اتفاق افتاد از اینجا بدتر بود سید الشهدا در کوفه قرائت قرآن
میکرد رسیدند به یک بالاخانه زیر بنا رقم تلاوت قرآن کرد اما در کوچه
شام از زیر یک بالاخانه گذشت پنج زن ملعونه در بالاخانه نشسته بودند
یکی از آنها پرسید سر آقا کدام است دست کرد سنگی برداشت و بر سر مقدس سید
وارد آورد در شام که وارد میکردند اهل بیت را اینجا کجاوه‌ها ردیف که
بعد سرها را جلو میبردند سر سید الشهدا را جلو زینب خاتون میبردند
زینب خاتون فرمودند به این جلودار عرضی که دارم فرمود بگو بیا سر را ببرد
بایستد جای سرها ببرد عقب تر از مردم با نگاه نکنند رفت و داد
الامام سر حضرت را عقب تر بردند بعد دیگر نمیدانم چه کردند اما در کوفه ظ
حضرت زینب بیان خطبه خواندن داشت ولی میگویند مثل علی بن ابیطالب
خطبه میخواند در اینجا باید خطبه میخواند سر را وارد مجلسی کردند حضرتم
سر را ندیده بود که ندیده بود سر حضرت را در فراق بود در معلوم است

دلش

دلش کباب است منتظر خطبه میخواند یک دفعه از دور نگاه کرد دید
سر حضرت بود بر نیزه فرمود اخی یا اخی المصائب شکستی قد فلک ام
ای برادر از چه مصیبت تو شکایت کنم ای برادر به دختران اطفال خواهر تو
نپرس احوال این دختران تو بپرس که چه طور بود در یک منزلهای بی پدر
بیا ارث کمی اینجا فرمایش کرد که سرت را بلند کن و چشمش افتاده بود بالا بر
نیزه پیداست تو قتیله حضرت را دیده بود دید پیشانی زخم دارند دستش را
بلند کرد زد به کجاوه دیگر تفاوت سر اینجا جزئیات همه اینجا شبیه هم است
جزئی تفاوت داشت مثلا اینجا یک مجلس درست که اما اهل بیت را
بدون ریسمان بردند در مجلس ابن زیاد ولی در مجلس یزید سید الساجدین
میفرماید مثل اینکه گوسفند را می‌بندند جفت جفت حلقه بگردن
این یک حلقه بگردن اینها بود ولی مجلس کعنه مثلا در مجلس ابن زیاد
سر مقدس را وارد کردند سر گذاشتند سفره غذا آوردند در مجلس یزید سفره
شطرنج انداختند سر را در طشت طلا گذاشتند ابن زیاد با دست چوب
نحسش دست کرد سر مقدس را برداشت از عظمت سر دستش لرزید
گذاشت روی زانو روی قطره خونی بر زانوش چکید زانوش را سوزاند
گذاشت سر را بر زمین گذاشت دست کرد چوبش را برداشت اینجا یک زید بن
ارقم بود گفت بگو این چوبت را بردار خیلی بر سر مجلس یزید احدی
نبود چیزی بگوید مگر زینب خاتون فرمود یزید سر بریده تقصیرش

چیست در چنین میکنی در مجلس این زیرا او بنابر بد گوئی گذاشت حرفهای تلخ از
دهنش در آمد شأنی نبود در چنین جایی بگویند زینب خاتون آنجا جواب
میداد که در مجلس یزید شامی سرخ مو برخواست در آن یزید من در خانه کنیز
ندارم درست ملاحظه بکن مصیبت بکر لفظها است معنی لفظها را نفهم ترجمه
نمیکنم گفت یزید هب لی من الغنیمة هذه الجاریة رسم بود وقتیکه میرفتند ببلاد
کفر تاراج میکردند اسیر بالا میاوردند غنیمت میگفتند اینها را این حرام العصم
خیال در حال غنیمت آورده اند گفت از این غنیمتیکه آورده اند سهم من بده
عیشان ختن نمی فهمیدند این بود که آخر کفر گوئید و از حرف خود پشیمان شد
پرسید اینها کیستند گفتند نمیدانستم خیالم اینها اسیر روم و فرنگند اینها غافلند

موعظه یوم دوشنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۱۹ در مدرسه مبارکه ابراهیمیه دار الامان
کرمان تحریر یافت بسم الله الرحمن الرحیم فما تنفعهم شفاعة الشافعین

ترجمه فارسی آیه کریمه چیست جهتیکه شنیده اید اینست میفرماید نفع نمیکند شفاعت
در نزد خداوند عالم شفاعت کردن هیچ شفیعی نفع نمیدهد در نزد خداوند عالم مگر آنکسیکه
خداوند عالم اذن داده باشد یا آنکه معنی اینست آن شفیعی که اذن داده است
خداوند شفاعت کند خلق را شفاعت او فایده میکند یا اینکه معنی اینست آنکسیکه
خدا او را اذن داده است در شفاعت او را شفاعت بکنند شفاعت او بلد
فایده میکند هر دو قسم معنی میشود در شرحش بعد معلوم میشود بعضی از شفیعان هستند بدون
اذن خداوند نمیتوانند شفاعت بکنند یعنی هیچ کس بدون اذن فایده نمیکند بعضی دیگر
خدا اذن مطلق داده است مثل پیغمبر و ائمه هدی که از اول اذن مطلق

داده است

داده است باینها که اگر کسی را خواسته باشند شفاعت بکنند ولکن سایر شفعای
مطلقا نمیتوانند شفاعت بکنند مگر خداوند اذن داده فلانکس را شفاعت کنند
میکنند والا فلا مثل اینکه در دنیا پیش پادشاه یکی یک احترامی دارد هر که
خواسته باشد شفاعت بکند پادشاه میپذیرد ولکن یکی دیگر است باید ملاحظه
میل پادشاه کنند در جزو مثلا خرج بکیر در هر خصی میکنید مثلا در شفاعت فلان
بکنم یا نکنم مگر رخصت داد شفیع والا ساکت میشود سایر انبیاء و علماء و مؤمنین که
شفاعت میکنند باید ملاحظه اذن کنند مگر خداوند اذن داد شفیع میشوند والا نه
ولکن پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام در یوم که از آسمان اول خلقت خداوند مرخص کرده است
و مفوض است تمام امر را باینها حکم حکم اینها است کلیدهای بهشت و جهنم بود در دست
اینها گذارده است پس اینکه میفرماید شفاعت نفع نمیکند مگر از برای کسیکه
خدا اذن داده باید یعنی اذن داده باشد شفیع شود این یک معنی است یک
معنی این است که جماعتی هستند از مردم در شفاعت اینها نمی فایده نمیکند اگر چه
شافعین شفاعت بکنند اینها را خداوند اذن نداده است که شفیع شود کسی
در شفاعت فایده نمیکند در آنها مثل ناصب آل محمد در حدیث میفرماید
در حق هم پیغمبر آن شفیع ناصب شود در نزد خدا شفاعتش قبول نمیشود
بجهت اینکه این دشمنی آل محمد شده است و در حقیقه دشمنی با آنحضرت شده
است کسیکه با آنحضرت دشمنی است هم چنین کسی شفاعت نمیشود پس
ناصب آل محمد را خدا رخصت نداده است در شفاعت شود پس
اینکه میفرماید نفع نمیکند شفاعت مگر برای کسیکه خدا اذن

داده باشد بعضی اذن داده باشد که شفیع گنهکاران بوده باشد بر میگردد و بعد میفرماید
حتی اذا فزع عن قلوبهم اینهم عرضی کرده ام به دو وجه میشود حالا هم آن وجه ظاهر تر را
میگوئیم تا آنکه فزع برداشته شود از قلوب ایشان در روز قیامت آنوقتیکه ایستاده
اند در موقف حساب حیران و سرگردان و منتظرند از خداوند حکم فرماید و عاصیان
و منافقان ترسان میشوند ایشان منتظر حکم خدا هستند تا آنکه حکم از جانب
خدا آید اند که الآن میشود ترس ایشان فی الجمله کمتر میشود آنوقت میگویند
ماذا قال ربکم خدا چه فرموده است خداوند حکم خدا چه چیز است یا از
ملائکه میپرسند یا بعض از بعض میپرسند در جواب میگویند خدا حق
و درست فرموده است و هو العلی الکبیر او بلند است کبیر است این
آیه کریمه و معلوم شد اینکه در این ایام قدری از شفاعت سید الشهداء ع
عرض بکنم بیش از اینها حقیقت شفاعت بود بر بیانها که چند عرضی کرده ام
عرضهائیکه سابق شده است تکراری لزوم ندارد الآن آنکه فهمیده از
در ذهنشان است الآن هم یادشان نیست چه فرق میکند از
بیرون الآن چه اینها بگوئیم چه فضیلت دیگر ولکن از بیرون اهل علم خوب
است که بیان دیگر بکنیم در شفاعت و مادام که حقیقت شفاعت
معلوم شود معنی شفاعت کردن حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه
ظاهر نمیشود پس عرضی میکنیم و لا حول و لا قوة الا بالله در اینجا که محقق شده است
و ثابت است که پیغمبر خاتم ص اول ما خلق الله است این مسئله الیت که شیعه و سنی همه

را قصد

اقرار دارند و پوشیده نیست اگرچه حقیقتش مکشوف نباشد که حقیقت
ما خلق الله یعنی چه و نفهمند اما مجملاً اینکه همه اقرار دارند و مختصر عرض
میکنیم که اینکه فرموده است که اول ما خلق الله است احدی را نمیشود نیست
در بحسب سالی و ماه که این بزرگوار اول است اینکه مسلم است که بحسب سال
و ماه حضرت خاتم ص آخر نبیها است اگر ملاحظه بشر بشود میگویند اول
آدم نبی است اگر غیر بشر بشود ملاحظه بکنی خلقتها با اختلاف افتاده اند
بعضی پیش از بعضی است حضرت خاتم ص در یک عصری آمده است حاله
از بشر ملاحظه کن بعد از شش هزار و کسری که گذشت از خلقه آدم
حضرت خاتم ص تولد کرده است پس بحسب بدن بشری در زمان عقیون
که پیغمبر ص اول و آخر است اینکه معنی ندارد خداوند عالم اول ما خلق الله را
خلقه فرموده است زمینها را خلقت فرموده است بحسب ایام و لیالی
متوالیه بسیار خلقه فرموده است بگوئیم که بشر را خلقت فرموده است
بعد از سالهای دراز که عالم تفصیل گرفته است پیغمبر تشریف آورده است
و هم چنین اول ملائکه هم معنی ندارد که بگوئیم اول است بجهت اینکه
ملائکه و دنیا که را داده اند او مکرر نیست از این جهات بکن خلق
اینجا است از آنجا حساب کن اول کجا است و هم چنین اول های
دیگر هم که در میانه خلق گفتگو میشود همه در است غایه اگرچه بعض در بیت

عرش را خلقه فرموده است

بنابر بعض از علما چنانچه نوشته اند در این اولیت اولیه شرف
است در پیغمبر خدا که اول است بحسب شرف نیکه وا را عرفی میکنیم
اینهم اولیه حقیقی نمیشود اولیه وصفی است در میانه انخلق هستند
بعضی در منصب شان بزرگتر است میگوید فلان اقدم است یکی
سرهنگ است یکی سرتیپ است سرتیپ میگوید اقدم است مرتبه
نسبت باین سرتیپ اقدم است این اولیه اولیت شرف است
ولکن اولیه نیست در حقیقه این اولیت نشد نسبت
کمتر است نسبت علمش کمتر است نسبت اخلاقش کمتر است نسبت
خبرش کمتر است بحسب نسبت میگوید اول است پس این اولیه
اولی است نه لکن این نسبت بود از اول گرفتند اقدم گم میشود
مثلا فلان علم دارد بحسب علمش میگوید اقدم است این منصب او
باز منصب نیست قدر بالاتر است اقدم نفی میشود الا این که معنی عالم
بگوید که اول است در این از زمان است یعنی از زایر دیده است
یا خبر داده از زمان یا از زمانی این یعنی از زید رشد میدانند
در چه طور شده نه اینکه چنانکه نیست علم پیدا که بمقتضای علمش میگوید
اقدم است بحسب صفته و اینکه چنانچه یا بمعنی نسبت که بگوید پیغمبر اقدم است
این اولیتها اولیت نیست یک اولیه هست در اولیت علت است
باصطلاح میگوید فلان اول است یعنی این علت است از برای فلان

چیز

چیز مثلا میگوید ابر اقدم است باران که ریخت با آنکه پس از همه پیدا
شد زیرا تا ابر نشد باران نمی آمد همراه است معذلک میگوید ابر علت است
بمقتضای اینکه علت وجود باران ابر است این اولیه اولیت علتیه
است ولکن این اولیت باشد در بر همه چیز مقدم باشد اینهم چنانچه
نیست ابر مثلا یک افتخار داده که بر باران داشته باشد نه اینهم چنانچه
نیست به باران افتخار برابر بید امیکند با وجود اینکه لکن علت
است مثلا آفتاب علت میشود از برای این گیاهها از برای حیوانات
از برای تولد انسان و بواسطه آفتاب است در اینها پیدا میشود
و آفتاب را میتوان علت گفت از برای اینها لا معذلک آفتاب را
بر اینها هیچ فخر نیست نمیشود بگوید او از اینها بالاتر است و ذات
اینها شرف است نه اینهم چنانچه نیست لهذا این خداوند علت از
برای او کم است اینها البته بوجود لکن کم است نمیشود یک چیزی
بحسب علیه معذلک کلیه باز اولیت حقیقی اینها نشد تمام شد اینها نمیشود
اولیت در از همه البته باشد از یک جهة نمیشود حالا پیغمبر را بگوئیم در
اول کائنات است اولیتش درست است و صحیح است خدا
و ذات او علت موجودات که هست ولی غیر از اینها بود او اولیت
هست اینهم چنانچه اولیت است بحسب رتبه مثلا یک چیزی بالا است

یک چیز میساختند مثل اینکه روح پس از جسد است یا ایمان بالاتر از
زبان است اینها اولیت اهم بحسب مقام است میشود یک چیز اول بشود
بحسب مقامی لا در حقیقت اولیة نداشته باشد مثل اینکه در حدیث
شریف پیغمبر میفرماید در باب عقل و جهل اینکه عقل اول ما خلق الله است
میفرماید در حدیث خدا در باب عقل فرموده است که عقل احب
خلق است بخدا یعنی تو را دوست میدارم لا نفرموده است که اکرم علی الله
است بیاید چه نکته ملاحظه میفرماید نفرموده که عقل مثل یک کرامت است
بر خداوند عالم دیگر فرموده است عقل محبوب خدا است از باب اینکه بنده
مطیع خدا بوده بنده شریفی بوده فرموده تو را دوست میدارم ولکن آن بنده
که اکرم علی الله است پیغمبر است که جامعیت داشته پیغمبر میفرماید
ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا پس انکه اکرم است و افضل و اشرف است
بجهة اینکه اجمع است ولکن عقل هر چه باشد باز ملکیة داشته دیگر اینها
ملائکه میشوند و بکار عوام نمیخورند پول ملائکه خوب است پس نفس که بکار ملاء
بیاید دخل باین جلی ندارد باید یک چیزی گفت که بدرد عوام بخورد
پس عقل را نمیتوان گفت اول حقیقی است با وجود اینکه فرموده عقل
اول ما خلق الله است لا در حدیث معتبر دیگر میفرماید اول خلق از رو
حانیین از یمین عرش عقل است پس عقل هم معلوم است که اول مطلق
نیست ولکن عقل نور مطلق است پیغمبر میفرماید اول ما خلق الله نوری یا جابر

در حدیث

در حدیث دیگر است پیغمبر میفرماید اول ما خلق الله روحی و هم چنین در خطبه
است که الثی بزرگوار اول مطلق است اینها اولیت چه اولیت است اینها اولیة
اولیت ذاتی است که ذات مقدس پیغمبر پیش از جمیع خلق است معنی ذات
پیغمبر بود که نگاه کن ببین که ذات پیغمبر پیش از جمیع است اما حقیقه
او بود ملاحظه کن پیغمبر میفرماید خداوند ما را خلقت فرموده است در وقتیکه
نه ملک مقرب بود نه مومن ممتحن بود نه عرشی بود نه کرسی نه آسمان بود
ما سالهای دراز بندگی خدا را کردیم آنوقت خداوند ملائکه را از نور ما
خلقت کرد بعد از آنکه ملائکه نظر کردند بما هیچه تحمید نکردیم یگانه
یکتا ملتفت باش نکته فرمایش را چه فرمایش است میفرماید
بعد از آنکه نظر کردند بما و هیچه تحمید نکردیم یگانه یکتا که هیچ
شریکی برما نیست و هم چنین پیدا شتند ما ئیم خدا پس ما گفتیم
لا اله الا الله آنوقت دانستند که ما خدا نیستیم و خدا خود است
نگاه کردند دیدند که ما ئیم مقدس و مبرا از جمیع چیزها دیدند که در ما
هیچ کثرتی نیست منزه از همه چیزیم ما گفتیم سبحان الله
ملائکه دانستند که خدا منزه است و ما منزه نیستیم نظر کردند
دیدند که جمیع چیزها از ما جاری میشود جمیع نعمتها از ما جاری میشود
جمیع نعمتها از ما جاری میشود ادیم زبانی بشکر عام ما است
تحمید نکردند که روزی ده هستیم پس ما گفتیم الحمد لله آنوقت دانستند

در شعم خوب است و جز خدا منعم نیست نظر کنید بجلال و کبریای و عظمت ها
چنین پیدا شتند در کبریای مخصوص حالت ما گفتیم الله اکبر این بود
در ملائکه از ور تعلیم گرفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
حاصل فرمایشی بود در روایت که هم چنین اخبار بسیار در این
باب است در حقیقه لذت بزرگوار پیش از جمیع کاینات است دیگر
این مدتی چه قدر باشد تعبیرات وارده از معصوم بدان درجه نیست
و ما نمیتوان تعبیر آورد جهته اینکه این مدت و ماه ها هم از کون
این عالم است خداوند بنور پیش از هزاران هزار عالم خلقه فرموده است
ولکن حالا که بنا شد در این دنیا تعبیر بیاوریم از یک تعبیه فرموده‌اند
انوار ما وقت حضرت امیر دور روشن بر مسجد پیغمبر فرمود مرحبا
بر کسیکه خدا او و نور پیش از پدر شما خلقه کرده است الله خوبست
عباس هو شما بخاطر شما همه اینطور ند گفت لطایف ها هم چنین
است فرموده هم چنین نیست مخصوص است باو خداوند نور او
و ما مقدم داشته است بر جمیع کاینات بیش از آنکه او و ما
خلقه بکنید نور ما با الله دو هزار سال پیشتر خلقه فرموده است در
حدیث دیگر فرمود خداوند خلقه فرموده است پیغمبر را
پیش از همه کاینات هزار هزار دهر و هر یک دهر شما بقدر هزار
هزار سال است و هر سالی بقدر هزار هزار ماه است هر ماهی

بقدر

بقدر هزار هزار هفته هر هفته هزار هزار روز هر یک روز شما بقدر
هزار سال از این سالهای دنیا حالا میتوان فهمید شما که بنور پیغمبر خداوند
است نور مقدم داشته خلقه باندازه نمیتوان تحدید کرد نهایت بجهته اینکه
مردم ذهنشان قاصر بوده است با الفاظ چند تعبیر آورده از بهر مطلب
در شما یک چیز بفهمند حالا هر چه هست خداوند پیغمبر خود را بذات
مقدسش مقدم داشته است بر جمیع کاینات حالا آنکه ذاتش
پیش از همه کاینات است دیگر شبهه و شک نیست در همه چیزش مقدم است
لکن یک صفتی دارد مقدم است میشود جایی یک صفتش مقدم باشد
باقی مقدم نباشد مثلا فی المثل یک قبا داری در مثل قبای تو داشته
است میشود قبا داشته باشی از قباهای همه مردم بهتر باشد اما باقی
چیزهای دیگر تو مثل الان نیست بدنت مثل الان نیست نهایت قبایت
بهتر از الان است هم چنین در صفات میشود خط داشته باشی از همه
بهتر بنویسی اما باقی چیزهایت مثل سایر مردم است همینطور که مردم
دیگر صفاتشان مختلف است تو هم صفتی داری فرضا یک صفته باشی تو
یک علم و کمال داری از همه بهتر است علم نحو داری این علم نحو را
از سایرین بهتر کوه میبری در این علم نحو تو بر باقی شرف داری
اما باقی علومت مثل باقی مردم است هم چنین در صفات میشود در
یک صفته بهتر از دیگران بشوی ولکن باقی چیزهایت دیگر تو مثل باقی

خلق است الا وقتیکه حقیقت تو بهتر از سایر شد هر چه از تو سر بزند
بهتر و بالاتر از همه میشود دیگر هر چه از این حقیقت هم سر بزند بالاتر
از همه است مثلا اینکه نفس انسانی بر حیوان در تقدم دارد همه
صفات انسانی از حیوان بالاتر است حیوان که از گیاه بالاتر
است از این جهت بالاتر است همه صفات حیوان از نبات
بالاتر است همه صفات حیوان از این جهت بالاتر است
این نبات را از این جای بالاتر است همه صفاتش از جای بالاتر است
هم چنین وقتیکه بدانی حقیقت پیغمبر بیش از جمیع کائنات با
پس همه صفاتش بیش از همه کائنات میشود اخلاقش هم بیش از
اخلاق همه کائنات میشود کمالش بیش از کمال همه کائنات میشود
اینست در قرآن با عظمت خلق پیغمبر تو عظیم میشمرد ببین
چه قدر بزرگ است چیزیکه خدا انرا تعظیم بکند ببین چه قدر
بزرگ است میفرماید انک لعلی خلق عظیم ای پیغمبر چه خلق تو
خلق عظیمی است خلق بزرگ است ببین چه قدر خلقت پیغمبر بالا
تر است این خلق را گفته میشود مراد جمیع حالات است میانه
مردم خلق را گفته میشود این حالتی است را از برای شخص
است بعضی ها در طبع هم بجهت رضا و غضب دارد هر دم میگویند
فلانکس خوش خلق است یا بد خلق است بعضی حلیم است یا غضوب است

ولکن

ولکن در واقع هم چنین نیست خلق بعضی هیئت خلق فلانکس بعضی صفت
فلانکس پس پیغمبر تو خدا انرا تعظیم کرده در فرموده انک لعلی خلق عظیم
خلق تو ای پیغمبر بسیار بزرگ است پس خلقش تو تعریف کرده است
در فرموده محمد رسول الله و خاتم النبیین محمد رسول خدا است و خاتم
همه انبیاء خاتم یعنی اشرف پس پیغمبر است اشرف از جمیع انبیاء
با انکه انبیاء تو بر همه خلق فضیلت داده است خاتم تو بر همه انبیاء
فضیلت داده است را اشرف از کل پیغمبران میشود صفتش تو هم هم
فضیلت داد در صاحب خلق عظیم میشود ببین در چه قدر این صفت
بزرگ است و چه قدر کریم است عند الله را خدا او تو عظیم شمرده
است در نزد خودش پس کسیکه در نزد خدا عظیم است پس نسبت
بجمیع کائنات صاحب عظمت میشود حالا پیغمبر بلکه اینست خلقش و اینست
و اینست خلقش و اول جمیع کائنات است پس ائمه اطهار هم باز جزئی است
دال محمد ص از او هستند فرقی میان ایشان نیست نور ایشان
از نور پیغمبر ص است اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت
و طهرت بعضها من بعض شهادت میدهم در نورشان و طینه شان
همه یکی است و همه بعضشان از بعضشان است هیچ فرق نمیکند
میفرماید اولنا محمد اوسطنا محمد اخرنا محمد کلنا محمد فاطمه در این
میان شرف داده است پیغمبر صلی الله علیه واله بجهت این نسبت

حضرت سید الشهداء که میفرمایند حسین منی و انا من حسین جا نیز
عرفی که درباره حضرت امیر چه میفرمایند فرمود ذاک نفسی علی نفسی
من است ایه هم را همچنین دو لو شده است در انفسنا و انفسکم حضرت
امیر که میفرمایند جان من است روح من است سید الشهداء که میفرمایند
حسین منی و انا من حسین حسین پاره تن من است من از حسینم این
لفظ من دو معنی دارد یکی بمعنی بعضی است یکی بمعنی ابتدا است من
ابتدائیکه درست نمیاید مگر بتکلفات پس اینجا من تبعیضی است ابتدا
علمی است و بطلانش معلوم پس معنی اینکه میگوید حسین بعضی من است
یعنی پاره تن من است دیگر حالا میان مردم معروف است میگویند
پاره تن باصطلاح [illegible] اینکه از ظاهر حرف هم میفهمند و ایضا پاره
از من است قطعه از من است یعنی از کل من است و من از حسینم
یعنی من بعضی [illegible] است این را که تا سر با هم جفت میشود
یک چیز میشود و ابدا تفاوت ندارد و هیچ طور نمیشود نه اینکه وحدت یکی
عرفی که خدمت حضرت امیر [illegible] فرموده است
کافر میشد تو در صنف من مؤمن میشد من این تعبیر چه یعنی تو وجود
بودی وجود یک چیز تمام است مثل یک سنگ تمام اما من صنفم که ملاحظه
یعنی بمنزله صنف من است منهم صنف او هم از اینجهت میفرمایند حسین
بعضی من است من بعضی حسینم از اینجهت است که بمنزله جنس قسمیه

در طفولیت

۲۶

در طفولیت سید الشهداء با این حضرت سلوک میکرد با احدی از اولاد دیگر
این قسم سلوک نمیکرد اگرچه امام حسن هم شریک با سید الشهداء بود در
سلوک

